

نقش کتاب در سفر یادگیری

گزارش بیست و هشتمین نشست نقد آثار غیر تخیلی کودک و نوجوان



فکری کودکان و نوجوانان هستیم. کارهای پژوهشی این واحد می تواند قابل استفاده باشد برای کسانی که در این زمینه ها کار می کنند. در حال حاضر، کاری که خود من انجام می دهم، کتابی است که کانون قرار است چاپ کند. برای گروه سنی د و ه. کتابی است راجع به تاریخ نیشابور، از زبان یک نوجوان که سفری به آن شهر می کند. در کنار آن، کار پژوهشی دیگری که انجام داده ام، در ارتباط با کودک و نوجوان، و راه های علاقه مند کردن آن ها به کامپیوتر است. کاری هم که امسال قرار است انجام بدهم، بررسی میزان علاقه نوجوانان به مطالعه کتاب و بررسی میزان فروش و امانت گرفتن کتاب هاست.

هجری: این کار آخری که گفتید، یک کار آماری است؟

شاهرودی: بله، یک تحقیق توصیفی پیمایشی است.

هدیه شریفی: حدود یک سال و نیم است که به کمک یکی از دوستان و با حمایت دفتر ابتدایی، روی تدوین کتابی کار کرده ایم به نام «نقدی بر دگرگون سازی فارسی اول دبستان». آقای حاجی آقالو هم این جا تشریف دارند. منتظر ماندیم که دفتر ابتدایی، یعنی آموزش عمومی، هر چه می خواهد بر سر این کتاب بیاورد. حدود چهار هزار سند جمع آوری شد از مقاله ها و

محسن هجری: با عرض سلام به دوستان عزیز و سپاس از آقای حاجی آقالو (مدیر کل دفتر آموزش و پرورش ابتدایی و معاون آموزش عمومی و امور تربیتی) که زحمت کشیدند و تشریف آوردند تا امروز ما از دستاوردهای ایشان استفاده کنیم و گامی در حل سیستماتیک معضل کتابخوانی برداریم. امروز به غیر از آقای حاجی آقالو، مدیر کل محترم دفتر آموزش و پرورش ابتدایی و معاونت آموزش عمومی و امور تربیتی در خدمت آقای علیرضا کرمانی هم هستیم. ایشان پژوهشگر و منتقد حوزه ادبیات کودک هستند و از کارشناسان ارشد وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، امیدوارم امروز بحث کافی و وافی در مورد توسعه کتابخوانی داشته باشیم. هر چند این بحث امروز باز نشده و امروز هم بسته نخواهد شد.

کماکان این مبحث باز خواهد بود و ما امیدواریم که در نشست های بعدی، از سایر کارشناسان عزیز و محترم استفاده کنیم تا بتوانیم برای بن بست هایی که برای حل و فصل مشکل کتابخوانی وجود دارد، راهکارهایی پیدا کنیم. طبق روال همیشه ابتدا اخبار فرهنگی در حوزه ادبیات کودک و نوجوان و مسائل مربوط به کودکان و نوجوانان را می شنویم.

شاهرودی: من کارشناس مسئول تحقیقات واحد پژوهش کانون پرورش

سخنرانی‌ها و پژوهش‌های گوناگون و حتی حرف‌های ضد و نقیضی که در این زمینه بود.

قرار بود که این چهار هزار سند به صورت CD باشد همراه کتاب. نه تنها کتاب به چاپ نرسید، بلکه چهار هزار سندمان هم روی دست‌مان مانده. دوستان در انتشارات تربیت، خیلی زحمت کشیدند برای آماده‌سازی کتاب، اما وقتی برای نظرخواهی، به دست دوستان در دفتر برنامه‌ریزی تألیف کتاب‌های درسی رسید، روی هجده صفحه اولش را با خودکار قرمز، ضربدر کشیده بودند که حتماً این هجده صفحه باید حذف شود. چرا؟ برای این که بخشی از این هجده صفحه، سندی بود حاوی نامه‌ای از طرف آقای علاقه‌مندان، به آقای دکتر ملکی که کتاب فارسی «بخوانیم، بنویسیم» رسمی است و سراسری و ما سؤال کرده بودیم که چه طور بعد از مثلاً یک ماه و براساس چه پژوهشی، این کتاب، یک دفعه رسمی اعلام شده؟ خیلی قاطعانه اعلام کردند که این سند را باید حذف بکنید و نام دفتر ابتدایی را هم باید بردارید.

دوستانی که در انتشارات منادی تربیت بودند، خیلی سعی کردند واسطه شوند که این مشکل برطرف شود، اما نشد.

من و همکارم آقای فرخی، هر دو گفتیم که ما این کار را نمی‌کنیم. ما چیزی از این کتاب را حذف نمی‌کنیم. اگر مستندسازی هست که باید مستند باشد و این کتاب واقعاً براساس مستندسازی علمی فراهم شده. ما اصلاً تحلیل نکردیم.

به هر حال، این سندها بازگو کننده وضعیت نابه‌سامانی است که با آن درگیریم. من بسیار آرام هستم و اصلاً نفع‌های جنجالی راه نمی‌اندازم. دلم می‌خواهد کارم تا جای ممکن علمی باشد. به هر حال، کتاب را به ما پس دادند البته دوستان در انتشارات منادی تربیت، لطف کردند کتاب آماده شده و CD آن را به ما دادند.

ناشرهای متعددی می‌گویند کتاب را به ما بدهید تا چاپ کنیم و من متأسفم که این اتفاق در آموزش و پرورش افتاده. حتی تا وقتی از آقای حاجی‌آقالو اجازه نگرفته بودم، به خودم اجازه ندادم که بحث مطبوعاتی این را جایی پخش بکنم و امروز این جا اولین جایی است که دارم در این باره صحبت می‌کنم. این ضربه‌ای است که واقعاً بر پیکره فرهنگ علمی ما خورد. خود این حرکت، یک سند ملی است و من از این به بعد، خاموش نخواهم ماند.

به هیچ عنوان! چون این برخورد، نمی‌دانم جناحی است؟ سیاسی است؟ اصلاً نمی‌دانم چه نوع برخوردی است و نمی‌توانم تعریفش کنم.

دیگر این که یک مجموعه داستان به نام «موهایم» دارم که دارد چاپ می‌شود و مخاطبش هم نوجوان و بزرگسال است. کتاب دیگری هم دارم در انتشارات علمی - فرهنگی، به نام «چیک، تق، جیک» که برای گروه سنی سوم تا پنجم دبستان است. در این کتاب، روی مسئله نام‌آواها کار کرده‌ام.

مژگان مشتاق: نویسنده کودک و نوجوان هستیم. چهار کتاب زیر چاپ داریم. یکی از آن‌ها دست آقای مفاخری است به نام «شترمرغ آوازخوان» که ایشان تصویرگرش هستند. «یک خط گم‌شده» و «زیرزمین ما دیگر پرده گل‌دار ندارد» هم آماده چاپ است در نشر شباویز. یک کار دیگر هم دارم که نشر سیب قرار است چاپ کند به نام «پنجره‌ای که به آسمان خیلی نزدیک بود». ممنونم.

هجری: دو خبر کوتاه بدهم و بعد برویم سر موضوع نشست. انجمن

نویسندگان کودک و نوجوان، در مورد بیمه افرادی که فاقد شرایط سنی هستند، اقداماتی انجام داده. می‌دانید که در بیمه مشاغل آزاد، خانم‌ها باید حداکثر چهل و پنج سال سن داشته باشند و آقایان پنجاه سال. بالاتر از این سن را مشمول بیمه‌های مشاغل و حرف آزاد نمی‌دانند. خب، بعضی از دوستان ما که فاقد این شرایط سنی هستند، محروم شده‌اند از بیمه نویسندگان. ما در نامه‌ای از طرف انجمن، خطاب به آقای شریف‌زادگان که گویا قرار است وزیر رفاه بشوند، با ایشان مشکل را در میان گذاشتیم. رونوشتی هم به معاونت فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی دادیم که ان‌شاءالله این مشکل را حل کنند.

در مورد مسئله مالیات، متأسفانه بعضی از ناشران دولتی، کماکان از مؤلفان و مترجمان مالیات کم می‌کنند که ما نامه‌ای از طرف انجمن نویسندگان کودک و نوجوان، خطاب به آقای حاجی، وزیر محترم آموزش و پرورش نوشتیم و درخواست کردیم که به مؤسسات و انتشاراتی‌های مختلفی که تحت نظارت وزارت آموزش و پرورش هستند، یادآور شوند که از نویسندگان، مترجمان، ویراستاران و سایر کسانی که مشمول این معافیت هستند مالیات کسر نکنند. متأسفانه، تا الان که به آیین نامه عمل نشده. خبر

خوب این که کانون پرورش فکری، از اردیبهشت ماه سال ۸۳، ابلاغیه‌ای داشته و در واقع قرار شده که دیگر از هیچ اثری مالیات کسر نشود. ان‌شاءالله بقیه ناشران دولتی و خصوصی هم این مشکل را حل می‌کنند و مصوبه مجلس را که در سال ۸۰ تصویب شد و شورای نگهبان هم آن را تأیید کرد و آیین‌نامه‌اش هم در سال ۸۲، توسط وزارت امور اقتصاد و دارایی و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تدوین شد، ان‌شاءالله که به این آیین‌نامه عمل کنند.

اما برای پرداختن به موضوع جلسه امروز، یعنی نقد و بررسی سیاست‌گذاری دولت در توسعه کتاب‌خوانی، ابتدا شاید به مباحث علمی و تخصصی نیاز داشته باشد که منظور خودمان را از دولت مشخص کنیم. دولت در واقع اطلاق می‌شود به تمامی مجموعه‌های تصمیم‌گیرنده در امر اجرا که شامل وزارت آموزش و پرورش، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و سایر نهادها و ارگان‌هایی می‌شود که می‌توانند در زمینه کتاب‌خوانی دخیل باشند. این در واقع دولت است از دید ما و یک واژه عام است که به تمامی ارگان‌ها و مجموعه‌های تصمیم‌گیرنده و سیاست‌گذار برمی‌گردد و وزارت خانه و نهاد مشخصی مورد نظر ما نیست. نکته دیگر این است که امروز قرار نیست که ما یک طرفه به قاضی برویم. ما قضاوت نهایی در این جلسه نخواهیم کرد. همان طور که در جلسات قبل هم در مورد مباحث مربوط به سیاست‌گذاری، قضاوت قطعی و نهایی نکردیم. صرفاً می‌خواهیم مشکلات را ریشه‌یابی و بازخوانی کنیم، در فرصت‌های بعد از سایر کارشناسان هم دعوت می‌کنیم که در جمع ما حضور پیدا بکنند. ما از تعداد دیگری از کارشناسان هم دعوت کرده بودیم که گویا فرصت نکردند. من جمله آقای رضایی، از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی که فرصت نکردند تشریف بیاورند.

خب، برویم سر اصل موضوع. آقای حاجی آقالو یا آقای کرمانی، هر کدام مایلید، بفرمایید.

علیرضا کرمانی: خدمت دوستان سلام عرض می‌کنم. شاید بهتر باشد که بحث خود را با این جمله آغاز کنم که با کمی اغراق مجاز، باید بگوییم که

حاجی آقالو:

اگر کسی برای بچه‌های

پیش دبستانی و حتی

بچه‌های کم سن تر می‌نویسد،

ما حاضریم این برنامه را

به او بدهیم تا ببیند و آن را

با تفکرات خودش پر کند؛

به گونه‌ای که بچه‌ها

بازی در آن دنیای مجازی،

عشق، محبت، دوستی،

بردباری، صداقت و صمیمیت را

یاد بگیرند



کتاب، روح دنیای مدرن است آنچنان که من می‌فهمم، بار معنایی مدرنیته تا به حال بیشتر بر دوش کتاب بوده و ظاهراً هنوز هم تا حدود زیادی این طور است. اما وقتی ما از کتاب و کتاب‌خوانی در ارتباط با مفاهیمی هم‌چون کودک، دوران کودکی، کودکان و دنیای کودکی و امثال این مفاهیم استفاده می‌کنیم، حق مطلب این است که بگوییم کتاب، هم جسم و هم روح این مفاهیم است. واقعیت این است که مفاهیمی مثل دوران کودکی و اصلاً آن تصویری که ما از کودکی داریم، زاینده کتاب و کتاب‌خوانی در دنیای معاصر است. و اگر مرگی برای این مفاهیم تصور کنیم، به اعتقاد بعضی از کارشناسان، مثل «پستمن»، در ارتباط با عواملی از جنس کتاب خواهد بود.

در چگونگی این امر، در واقع باید به نکته‌ای اشاره کنیم که آن نکته، همان مفهوم دوران کودکی است. به این معنا که دوران کودکی، اساساً مفهومی اجتماعی است، نه بیولوژیکی. از این منظر اگر بخواهیم کودک را تعریف کنیم، می‌گوییم که کودک موجودی است که فاقد مهارت‌های لازم برای ایفای نقش یک شهروند در یک اجتماع مدنی است، نه موجودی که بدنی کوچک‌تر از یک فرد بزرگسال دارد.

در توضیح این نکته، باید اشاره‌ای مختصر به فضای مفهومی آن در دنیای سنتی و تغییرات آن در دنیای مدرن بکنیم. کودک و دوران کودکی، در ساختار زندگی در دنیای سنتی، بنا به برداشتی که امروز ما از آن داریم، مفهومی ناشناخته بود. در واقع دوران کودکی اصلاً وجود نداشت. آدم در دنیا یا نوزاد بود یا بزرگسال. بچه بلافاصله بعد از نوزادی، همین که می‌توانست روی پای خودش بایستد، در خانواده گسترده وارد پروسه کار می‌شد. در دوران مدرن بود که در واقع یک شکاف ایجاد شد که اسمش دوران کودکی است. خیلی از متفکرین معتقدند که این فقط یک شکاف زمانی نیست، بلکه شکاف اطلاعاتی است. در واقع، دنیای مدرن بود که دوران کودکی را خلق و به ما معرفی کرد. قبل از آن، چنین چیزی نداشتیم و چون این شکاف باید پر می‌شد، دوران مدرن، این شکاف را با ایجاد نهادی مثل دوران کودکی پر کرد

هجری:

ما تا چه اندازه فکر می‌کنیم به این که بخشی از موجودیت کودک باید اختصاص پیدا کند به مهارت خواندن؟ آیا همان تعبیر «فوق برنامه» را برای کتاب‌خوانی در نظر می‌گیریم یا بخشی از برنامه است؟ به نظر من، تلقی عمومی در ایران این است که خواندن کتاب‌های غیر درسی فوق برنامه است و نه جزو برنامه

که ساز و کارها و وسایل این نهاد، چیزهایی بودند مثل آموزش و پرورش؛ آموزش و پرورش که در واقع ابزار پر کردن شکاف اطلاعاتی بین کودکی بیولوژیکی و بزرگسالی یا انسان اجتماعی است.

از هم پاشیدن خانواده سنتی، به سبب ضرورت‌های ساختار اقتصادی جدید، رهاشدگی کودکان به علت اشتغال والدین، تخصصی شدن نقش‌ها و نیاز به آگاهی و دانش برای انجام امور در دنیای مدرن و مسائلی از این دست در واقع ضرورت‌هایی بودند که وظیفه این نهاد را هم تا حدود زیادی مشخص می‌کردند.

نهاد دوران کودکی به وجود آمد تا شکاف اطلاعاتی بین کودکی بیولوژیکی و بزرگسالی را به طریقی که سرانجام، محصول آن یک انسان اجتماعی یا یک شهروند واجد شرایط لازم برای ایفای نقش شهروندی در اجتماع مدنی باشد، پر کند.

چیزی که می‌شود از این مقدمه مختصر نتیجه گرفت، این است که پیش‌فرض نهاد دوران کودکی و سازمان‌هایی مثل آموزش و پرورش، نادانی کودکان است در دنیای مدرن که باید طی فرایندی به دانایی برسند تا بتوانند در دنیای جدید ایفای نقش کنند. در دنیای جدید هم تا جایی که ما می‌دانیم، این نیاز عمده، اغلب توسط رسانه‌ای مثل کتاب برطرف شده است. ارضای این نیاز توسط کتاب، در قرن هجدهم و نوزدهم به طور کامل و در قرن بیستم، تا حدود زیادی صورت گرفته است و هم هنوز عده‌ای مدعی هستند که نقش کتاب در این زمینه، همچنان نقشی مرکزی است.

در واقع، این مقدمه ما را به این مسئله می‌رساند که اگر زندگی را یک ساختار در نظر بگیریم که شامل اجزایی مثل نوزادی، دوران کودکی، نوجوانی و جوانی است، به این نتیجه خواهیم رسید که کتاب جزئی بسیار مهم از ساختار دنیای مدرن است. وقتی می‌گوییم جزئی از ساختار دنیای مدرن است، به این معناست که حذف آن از دنیای مدرن، امکان‌پذیر نیست. ساختار چیزی است که اجزایش جوری به هم مرتبط باشند که حیات آن ساختار و آن کلیت، بدون آن اجزا امکان‌پذیر نباشد و متقابلاً حیات آن اجزا وابسته به آن کلیت

است.

تصویری این‌چنین از نقش کتاب در دنیای معاصر، تصویری نسبتاً واقعی است و ضرورت آن را تا حدودی نشان می‌دهد، اما وقتی بخواهیم از مسئله کتاب در کشور خودمان صحبت کنیم، این مسئله باز ضرورت‌های بیشتری پیدا خواهد کرد.

با توجه به این مسئله که ساختار جمعیتی کشور ما اصولاً جوان است، مسئله دوران کودکی، مسائل

کودکان و مسئله کتاب در کشور ما، اهمیت چند برابری در مقایسه با کشورهای پیشرفته پیدا می‌کند. براساس آماري که ما در دسترس داریم، حداقل سی و پنج درصد جمعیت کشور ما، در طول دهه هفتاد، جمعیت کودک و نوجوان بوده که جمعیت بین ۶ تا ۱۷ سال را در بر می‌گیرد. این حجم زیاد از جمعیت، به این معناست که حیات اجتماعی - فرهنگی در کشور ما، نمی‌تواند بدون توجه به مسئله دوران کودکی و مسائل مبتلا به آن مثل کتاب، گذران امور بکند.

حال بینیم سیمای کتاب خوانی و مصرف کتاب در بین کودک و نوجوان کشور ما، چگونه است؟ واقعیت این است که من تا به حال هیچ گونه آمار ملی، در این زمینه ندیده‌ام که بگویند آمار کتاب‌خوانی چه اندازه است. کودک و نوجوان ما در روز، در ماه و در سال چه قدر وقت و چه تعداد کتاب برای مطالعه مصرف می‌کنند. البته ما می‌توانیم از طریق دیگری، مسئله کتاب‌خوانی را مورد مذاقه قرار بدهیم و آن، آمار تولید کتاب است، چون به هر حال، تولید کتاب مقدم بر مصرف آن است.

در واقع تولید، مسئله وجودی است و تا کتابی تولید نشود، اصولاً مصرف معنایی ندارد. بر این اساس، تولید و مصرف منطبق بر هم هستند و دلالت‌هایی برای همدیگر دارند.

ما آمار تقریباً قابل اتکایی از تولید کتاب‌های کودک و نوجوان در کشور خودمان داریم. من برای این که بحث طولانی نشود، فقط به ذکر سرانه‌های موجود در این زمینه می‌پردازم که در دهه هفتاد، سرانه‌های تولید کتاب چگونه بوده است؟ معنای سرانه‌ها این است که اصولاً یک کودک و نوجوان، در عمل چه قدر امکان این را داشته که کتاب بخواند. حالا این که چه قدر کتاب خوان بوده، باید منتظر انجام تحقیقات جدی در این زمینه بود.

براساس آماري که من در دست دارم، سرانه کتاب در سال ۷۰، هفتاد و دو صدم جلد به ازای هر کودک و نوجوان بوده که این میزان در سال ۷۵، به

یک و بیست و هشت صدم جلد و در سال ۱۳۷۹، به یک و سه صدم جلد برای هر کودک و نوجوان کشورمان می‌رسد. هر چند آمار قابل مقایسه‌ای برای ذکر ندارم، موارد بسیاری در ذهنم هست که نشان می‌دهد شکاف ما با کشورهای پیشرفته در این زمینه، خیلی زیاد است. وقتی کتاب در کشور ما این قدر کم تولید می‌شود، مسئله تابعی مثل کتاب‌خوانی نباید وضعیت بهتری از تولید کتاب داشته باشد.

یک حساب سرانگشتی، به ما می‌گوید که وضعیت کتاب‌خوانی در کشور ما خوب نیست. آمار جسته گریخته‌ای داریم که حاصل تحقیقات موردی انجام شده است، اما عرض کردم تحقیق ملی و تحقیقی که بتوان یافته‌هایش را به کل جمعیت کودک و نوجوان ما تعمیم داد، وجود ندارد.

پژوهش‌های نمونه‌واری انجام شده در فلان مدرسه، فلان منطقه یا مثلاً



در بین فلان قشر، اما این‌ها به هر حال برای منظور ما کفایت نمی‌کنند. فقط می‌توانیم از آن‌ها استفاده کنیم برای روشن کردن مسئله. کتاب‌خوانی در کشور ما یک مسئله است؛ یک مسئله ملی و به چاره‌اندیشی هم نیاز دارد. باید چه کار کنیم؟ در این مورد ایده‌های زیادی وجود دارد و براساس دیدگاه‌های مختلف، کارهای مختلفی می‌توان پیشنهاد کرد، اما من قبلاً یک کار پژوهشی انجام داده‌ام در مورد تولید کتاب که عوامل مؤثر بر میزان تولید کتاب در کشور ما چه چیزهایی هستند. به نظرم می‌توانیم با کمی تغییر و تحول در آن مدل، از آن چارچوب نظری برای این بحث هم استفاده بکنیم.

ما عوامل مؤثر بر میزان تولید کتاب در کشورمان را به سه دسته اصلی تقسیم کردیم که یکی از آن‌ها پدیدآورندگان کتاب‌های کودک و نوجوان هستند. عوامل واسطه‌ای مثل ناشران، موزعین و دولت و مصرف‌کنندگان کتاب، اما چون این‌جا خود مصرف‌کنندگان، متغیر وابسته و مورد مطالعه ما هستند و نمی‌توانیم از آن استفاده کنیم، تغییری در این مدل دادیم؛ به این معنی که دو دسته عامل را مشخص کردیم که بر متغیر میزان کتاب‌خوانی در کشور ما مؤثر هستند. عوامل تولیدی و عوامل غیر تولیدی. منظورم از عوامل تولیدی، عواملی هستند که در تولید کتاب مؤثرند و عوامل غیرتولیدی، شامل دولت است که نهادهایی مثل آموزش و پرورش، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و امثال آن را دربر می‌گیرد. هم‌چنین رسانه‌ها هستند؛ نشریات و رادیو و تلویزیون که شاید بتوانیم بگوییم رادیو و تلویزیون هم جزو عوامل دولتی است.

اما عوامل تولیدی که مدنظر من است، این‌جا یکی پدیدآورندگان است و یکی عوامل واسطه‌ای مثل ناشران، موزعان و کتاب فروشان و کتاب‌فروشی‌ها. این‌ها همه‌شان عوامل مؤثر بر میزان کتاب‌خوانی هستند. البته ما اندازه نگرفته‌ایم که میزان این تأثیرگذاری چه اندازه است، اما حدس می‌زنیم که این‌ها باید عوامل مؤثر در این زمینه باشد و اگر قرار است کاری انجام گیرد، باید روی این عوامل انجام شود.

در مورد عاملی مثل پدیدآورندگان، دو نکته مهم وجود دارد. یکی مسئله کمیت که ما باید تعداد کافی نویسنده کودک و نوجوان در جامعه داشته باشیم تا کتاب به اندازه کافی و مناسب، به صورتی که بتواند خواننده و مصرف‌کننده را جذب کند، تولید بشود. و یکی کیفیت این جامعه است که ما پدیدآورندگانی داشته باشیم که بتوانند کتاب‌های با کیفیتی تولید کنند که خواننده را جذب بکند و با افزایش میزان تقاضای کتاب در کشور ما، به رواج کتاب‌خوانی و مصرف کتاب دامن بزنند.

من آماری در آن پژوهش گردآوری کرده‌ام از تعداد نویسندگان فعال در سال‌های دهه هفتاد که براساس آن، تعداد نویسندگان فعال این حوزه در سال ۷۰، ۴۴۴ نفر شمارش شد. این تعداد در سال ۷۴ به ۴۷۶ و در سال ۷۵، با یک جهش به ۹۱۹ و در سال ۷۹، به ۱۱۷۷ نفر رسید. به نظر من این تعداد، تعداد کمی نیست که کفاف ندهد. بنابراین، می‌توان گفت که جامعه ما دچار کمبود نویسنده نیست. پس اگر مشکلی در این زمینه هست، به نظر من متوجه ابعاد کیفی این قضیه می‌شود که آثار نویسندگان ما یا حجم قابل توجهی از نویسندگان ما، از کیفیت مناسب و مورد نیاز و جذاب برای مخاطب برخوردار

هجری:

ما تا چه اندازه

**مجال می‌دهیم به کودک
که تصرف کند در دنیای دیگران
و تصرف بکند در معلومات؟
من فکر می‌کنم اساسی‌ترین
نقدی که بر نظام آموزشی ما**

**وارد است، این است که
مجال برای تصرف،
به کودک نمی‌دهد**



برعکس، خیلی از کتاب‌ها که در این سیستم توزیع می‌شود، کتاب‌هایی است که به لحاظ کیفی، شاید ما در این جمع نتوانیم امتیاز زیادی به آن کتاب‌ها بدهیم. اما مهم‌ترین بخش مسئله توزیع، مسئله کتاب‌فروشی‌هاست.

کتاب اصولاً تا وقتی در دسترس نباشد، خوانده نمی‌شود و می‌گویند هر چه کتاب بیشتر در دسترس باشد، انگیزه کتاب‌خوانی هم بیشتر می‌شود. وقتی مرتب کالایی را ببینیم، به هر حال کنج‌کاو می‌شویم که ببینیم چیست. وقتی کتاب در دسترس باشد، شاید در ذهن ما مسئله شود و یک جوری برویم و کتاب را تهیه کنیم و بخوانیم. ولی وقتی اصولاً امکانش نیست که کتاب در کشور ما توزیع شود، این مسئله خود به خود دچار مشکل است؛ یعنی به لحاظ وجودی دچار مشکل است. طبق آماری که در افواه رایج است، الان نزدیک به ۸ هزار ناشر فعال در کشور ما وجود دارد، ولی حدوداً ۲ هزار کتاب‌فروشی فعال در کشور داریم! ببینید در اکثر صنایع و تجارت‌های دنیا، همیشه تعداد توزیع‌کننده، به مراتب

بیشتر از تولیدکننده است مثلاً یک کارخانه تولید کفش داریم و در مقابل، شاید ده هزار مغازه کفش‌فروشی. صنعت کتاب در کشور ما با کمال تعجب، وارونه است و ما ۸ هزار تولیدکننده داریم و ۲ هزار فروشنده. کاملاً روشن است که با این وضعیت، ما به جایی نمی‌رسیم. اگر قرار است که تحولی ایجاد شود، ما باید ویتترین‌های نمایش و فروش کتاب را در کشورمان بیشتر کنیم.

اما از عوامل غیرتولیدی، من چند عامل را خدمت‌تان عرض می‌کنم که مهم‌ترینش دولت است و یکی هم عاملی که من آن را با عنوان «سایر عوامل

امینی:

آیا بچه‌های ما

کتاب خوان شده‌اند؟

آیا ما ارزیابی کرده‌ایم که

چه درصدی از بچه‌ها

از طریق این نمایشگاه‌ها

کتاب خوان شده‌اند؟

حالا می‌خواهد

۲۵ هزار نمایشگاه باشد

یاسی هزار.

این نمایشگاه‌ها

چه دستاوردی

برای بچه‌های ما داشته؟

نیست. ما نویسندگان خوب بسیاری داریم، اما می‌خواهیم بگوییم که حجم زیادی از این تعداد، شاید نویسندگان غیر کیفی هستند. کسانی که به هر دلیلی وارد این معرکه شده‌اند؛ از بد حادثه، یا به اجبار یا به هر دلیل دیگری مثلاً به طمع حمایت‌های دولتی و یا هر دلیلی که اگر البته در این زمینه کار شود، می‌تواند مؤثر باشد بر میزان مصرف کتاب و کتاب‌خوانی در کشور ما.

اما وضعیت ناشران هم به همین منوال است. به لحاظ کمی جامعه ناشران ما حجم زیادی را دارد. ما در سال ۱۳۷۰، ۱۱۱۹ ناشر داشتیم که کتاب کودک تولید می‌کردند. حالا بعضی‌ها یک کتاب تولید می‌کردند و بعضی‌ها اصلاً ناشر تخصصی کتاب کودک بودند. این تعداد در سال ۱۳۷۵، به ۱۵۸۱ و در سال ۱۳۷۹، به ۲۴۵۵ رسید که حداقل یک کتاب کودک و نوجوان تولید کرده‌اند. بنابراین، به نظر نمی‌رسد که به هیچ عنوان ما مشکل کمبود ناشر داشته باشیم. جایی خواندم که در کشور آمریکا، دویست ناشر یا حتی کم‌تر از این، نزدیک به هشتاد

تا نود درصد حجم کل کتاب‌ها را در آن کشور تولید می‌کنند، ولی ما این جا شکر خدا فکر می‌کنم الان بالای ۳۵۰۰ ناشر فعال در این زمینه داشته باشیم.

به نظر من در زمینه عوامل تولیدی، مهم‌ترین مسئله که می‌تواند روی کتاب‌خوانی و مصرف کتاب مؤثر باشد، مسئله توزیع است. ما واقعاً در این زمینه مشکل داریم. ساختار پخش کتاب، به گفته خیلی از دست‌اندرکاران، ساختاری مافیایی است. خیلی از کتاب‌ها اصلاً وارد شبکه توزیع نمی‌شوند. ناشر کتاب‌های نویسنده را بلوکه می‌کند و نویسنده راه به جایی نمی‌برد.

اجتماعی» نام‌گذاری کرده‌ام. در مورد مسائلی که به دولت مربوط می‌شود، در پژوهشی که تحت عنوان سیاست‌گذاری برای نشر کتاب‌های کودک و نوجوان در کشور، در انجمن نویسندگان، به اتفاق دوستان انجام دادیم، از مسئله‌ای نام بردیم که همان عدم وجود نهاد سیاست‌گذار و هماهنگ‌کننده در کشور ماست. این مهم‌ترین عامل بازدارنده و مشکل ساز، در زمینه ترویج و توسعه کتاب‌خوانی در کشور است. در واقع، عوامل و سازمان‌ها و نهادهای بسیاری هستند در کشور ما که از بودجه‌های دولتی خرج می‌کنند در حوزه کتاب کودک و نوجوان، ولی از آن‌جا که هماهنگی‌های لازم بین این‌ها وجود ندارد، بارها شاهد این بوده‌ایم که سیاست‌هایی متناقض و خنثی‌کننده در پیش گرفته‌اند. علتش این است که اطلاعاتی از سیاست‌های هم ندارند.

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، در واقع یک عامل دولتی است که در این زمینه، شاید بگوییم یکی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار است که با دودسته از اقدامات و کنش‌های خودش، بر تغییر و تحولات مسائل حوزه کتاب تأثیر می‌گذارد. از عمده سیاست‌های آن، می‌توانیم به سیاست‌های حمایتی و سیاست‌های نظارتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی اشاره کنیم که یکی وجهی سلبی دارد و دیگری وجهی ایجابی.

با این سیاست‌ها، این وزارتخانه سعی می‌کند که در واقع به مسئله کتاب در کشور ما سر و سامانی بدهد. در مورد سیاست‌های حمایتی، مکرر صحبت شده. دوستان و بنده هم جاهای مختلف صحبت کرده‌ایم. بنابراین بهتر است وارد جزئیات این مسئله نشویم و با توجه به این که وقت هم محدود است، ما فقط به یافته‌های آن پژوهش‌ها اشاره کنیم. در آن یافته‌ها چیزی که مشخص بود و تو ذوق می‌زد وجود یک ساختار قابل انتقاد بود، ساختاری که اسمش را می‌توانیم بگذاریم ساختار ناشر محور حمایت‌های دولتی. در واقع اغلب قریب به اتفاق سیاست‌های وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، طوری است که مخاطب آن ناشران هستند.

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به ناشران وام می‌دهد یا کتاب‌شان را می‌خرد و امثال این. شاید در یک دوره‌ای مثلاً اوایل دهه هفتاد که مسئله تولید مهم بود. و باید یک سری بسترها ایجاد می‌شد، توجه داشت. در واقع، منطق این قضیه را شاید بشود این طوری درک کنیم، اما به نظر می‌رسد که دیگر الان مشکل ما، مشکل تولید نیست. در کشور ما در حال حاضر، کتاب‌های زیادی تولید می‌شود. فکر می‌کنم ۲۸ میلیون جلد کتاب کودک، در سال ۷۹ تولید شده بود. اغلب ناشران ما صحبت از این می‌کنند که کتاب‌های‌شان توزیع نمی‌شود و در نتیجه، به فروش هم نمی‌رسد. مسئله این است. به این علت است که باید ساختار این حمایت‌ها و سمت

و سوبسید عوض و حتی وارونه شود. حمایت‌ها باید به جای این که تولیدکننده را هدف قرار دهد، باید متوجه مصرف‌کننده و پدید آورندگان شود.

ما گفتیم که جامعه نویسندگان ما، جامعه نسبتاً حجیمی است، اما کیفی نیست. و ما کتاب‌های با کیفیت کم‌تری در این زمینه داریم. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی می‌تواند در این زمینه سرمایه‌گذاری کند. مثلاً در بخش آموزش و خصوصاً پژوهش و در این زمینه‌ها، دولت و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی می‌تواند سرمایه‌گذاری بکند. ببینید، میانگین تولید کتاب‌های تألیفی چاپ اول، توسط نویسندگان کودک و نوجوان کشور ما در دهه هفتاد که آمارش را من دارم، ۰/۳ جلد در هر سال است. اگر در نظر داشته باشیم که نویسندگان هم به هر حال آدمی است مثل بقیه که معاشش باید از راه نویسندگی

تأمین شود، هیچ شکی نخواهیم کرد که درآمد حاصل از ۰/۳ جلد، یعنی هر سه سال یک جلد کتاب. حالا بگوییم مثلاً یکی - دو جلد هم چاپ مجدد داشته باشد، معاش این فرد را تأمین نمی‌کند. اصولاً این مسئله باعث می‌شود که ما نتوانیم به نویسندگان حرفه‌ای، پدید آورنده حرفه‌ای که می‌تواند به تولید کتاب با کیفیت منجر بشود، فکر بکنیم.

در مورد سیاست‌های نظارتی، به نظر می‌رسد و خیلی از کارشناس‌ها هم معتقدند که نظارت به این شکلی که هست، یعنی شکل دولتی و ایدئولوژیک خودش، به احتمال زیاد باعث خواهد شد که خیلی از کتاب‌های با کیفیت، اسیر مسائل حاشیه‌ای شوند. مسئله این نیست که نظارت نباشد. در حوزه کودک و نوجوان، حداقل به نظر بنده که نمی‌رسد که نباید نظارتی وجود داشته باشد. اما روی نظارت دولتی می‌توانیم بحث کنیم که آیا لازم هست یا نیست؟ به نظر می‌رسد که الان تقریباً موقع آن رسیده و جامعه ما به آن بلوغ فکری و ذهنی رسیده که این کار را به دست نهادهای مدنی بسپاریم.

اما در مورد آموزش و پرورش، من فقط چند نکته را مطرح می‌کنم تا دوست عزیزمان، آقای حاجی آقالو بیشتر به آن‌ها بپردازند. در واقع، یکی از این نکات شاید یکی از سؤال‌هایی باشد که در پایان جلسه، به آن پرداخته شود.

چند مشکل را من به طور خلاصه مطرح می‌کنم:

۱- ساختار کتاب درسی محور نظام آموزش رسمی ما که اجازه نمی‌دهد دانش‌آموز به کتابی غیر از کتاب درسی‌اش فکر کند و مصرف کتاب محدود می‌شود به کتاب‌های درسی. پیشنهادی که در آن پژوهش هم مطرح شد، این بود که این ساختار عوض شود و کتاب‌های غیردرسی راه پیدا کنند به برنامه‌های آموزشی البته، به نظر می‌رسد که چنین کاری در آموزش و پرورش شروع شده.

۲- نظام وارونه انتخاب کتاب برای کودک و نوجوان کشور. در برنامه‌هایی که کتاب‌هایی در آموزش و پرورش، برای دانش‌آموزان و کتابخانه‌های آموزش و پرورش خریده می‌شود، باید مشارکت فعال‌تری برای خود دانش‌آموزان در انتخاب کتاب قائل شد.

۳- مسئله خریدها و انتشارات آموزش و پرورش که انتقادهای زیادی در این مورد به گوش می‌رسد. در مورد رسانه‌ها من فقط به صداوسیما اشاره کنم که ترویج و تبلیغات کتاب در صداوسیما گران است. به طوری که ناشران انجام این عمل را اقتصادی نمی‌دانند. در حالی که صداوسیما یک رسانه ملی است و اگر کتاب را مسئله‌ای ملی و ضرورتی عام بدانیم، تردیدی نیست که باید توسط این رسانه، ترویج و تبلیغ شود. این رسانه در این زمینه اسیر مسائل حاشیه‌ای شده است. نشریات هم می‌توانند به عنوان عامل تأثیرگذار در این زمینه مطرح شوند. قسمتی از حمایت‌ها باید متوجه این حوزه باشند.

از عوامل دولتی که فاصله بگیریم، می‌رسیم به مجموعه عواملی که در جامعه، در ذهنیت ما و در فرهنگ ما وجود دارند که می‌توانند به عنوان عوامل مثبت یا منفی در مسئله کتاب‌خوانی مطرح شوند. برای مثال، از خرده فرهنگ ضد کتاب در جامعه ما می‌توان نام برد. کتاب هنوز در ذهنیت ایرانی‌ها جا نیفتاده. البته نگاه نکنیم به شهر تهران و اطراف خودمان، ایران فقط تهران نیست و در شهرستان‌ها جویری نیست که کتاب واقعاً ضرورت زندگی ما باشد. خیلی از افراد جامعه ما هنوز به درک این مسئله نرسیده‌اند که چرا باید کتاب بخوانند.

کرمانی:

مسئله این نیست که

نظارت نباشد.

در حوزه کودک و نوجوان،

حداقل به نظر بنده که نمی‌رسد

که نباید نظارتی وجود داشته باشد.

اما روی نظارت دولتی

می‌توانیم بحث کنیم که

آیا لازم هست یا نیست؟

به نظر می‌رسد که الان

تقریباً موقع آن رسیده و جامعه ما

به آن بلوغ فکری و ذهنی رسیده

که این کار را به دست

نهادهای مدنی بسپاریم



می‌دهم یا وظایفی که بر دوش دارم. من نکاتی را فقط می‌خواهم در میان بگذارم با شما و سعی می‌کنم خیلی کوتاه بگویم تا بتوانیم به گفت و گوی جمعی و بخش پرسش و پاسخ برسیم. نکات را خیلی سریع می‌گویم و زیاد توضیح نمی‌دهم.

به نظر من یکی از بدفهمی‌هایی که در جامعه ما وجود دارد، نقشی است که برای دولت و نهادهای دولتی قائلیم در انجام امور. ما هنوز فکر می‌کنیم که دولت و نهادهای دولتی می‌توانند نقش بسیار وسیع و تأثیرگذاری داشته باشند در تمام مسائل. از این رو، مثلاً سینماگران وقتی می‌آیند پیش ما، می‌گویند آموزش و پرورش و مدارس می‌توانند به ما کمک کنند تا فیلم‌هایمان را عرضه کنیم و بچه‌ها ببینند و رشد کنند و حتی مدارس می‌توانند سرمایه‌گذاری کنند در این زمینه که ما فیلم‌های مناسب تولید کنیم. در حالی که این درست نیست. اصلاً ما نمی‌توانیم در تولید یک کالای هنری، خارج از چارچوب‌ها و وظایفی که داریم، سرمایه‌گذاری کنیم. دوم این که ما خودمان روی آوردیم به تربیت پنهان

و ارائه غیرمستقیم آموزه‌هایی که در تعلیم و تربیت داریم. برای این که ساختارهای رسمی، دیگر آن اثرگذاری گذشته خودشان را ندارند. مدرسه‌ها دیگر مثل مدارس گذشته مؤثر نیستند. چیزهای دیگری وجود دارند که بیشتر و قوی‌تر اثر می‌گذارند و ما متأسفانه به آن‌ها نمی‌پردازیم. یک خرده باید این نگاه‌مان را زیر سؤال ببریم و جاهایی را جست و جو کنیم که دارند نقش وسیع‌تری از نظر اثرگذاری پیدا می‌کنند.

مطلب دیگری که می‌خواستم خدمت‌تان عرض کنم، این است که من خودم، کتاب و کتاب‌خوانی را به دو دلیل دوست دارم: به دلیل حرفه‌ام و به دلیل شخصیتی که در جامعه پیدا کرده‌ام.

واقعیت این است که کتاب و کتاب‌خوانی، در میزان سواد شخص تأثیر

حاجی آقالو:

یادگیری مقصد نیست،

یک سفر است؛ سفری است که با کسب معلومات شروع می‌شود.

دریافت داده‌ها و معلوماتی که

نویسندگان فراهم می‌کنند،

از نظر ما یادگیری نیست،

بلکه توشه سفری است که

می‌شود اسم آن را

سفر یادگیری گذاشت و

با کسب آن معلومات،

تازه یادگیری شروع می‌شود،

نه این که تمام شود

در چرایی این واقعیت، موارد زیادی را می‌توان مطرح کرد که به یکی از آن‌ها اشاره می‌کنم. مسئله انتصابات و انتخابات را در کشورمان در نظر بگیرید.

در واقع نظام حاکم در این زمینه، نظامی رابطه‌ای است و عدم وجود شایسته‌سالاری در این ساختار، متأسفانه به کارکردهایی بسیار منفی منجر شده است. اغلب بنده اجتماعی ما، بگذریم از نخبگان فکری، با خودشان می‌گویند که چرا بچه من کتاب بخواند یا خود من کتاب بخوانم؟ در واقع، کتاب خواندن در کشور ما، پاداش لازم را به فرد نمی‌دهد. انعکاسش هم در جامعه ما مشخص است. اگر آمار کنکور را در این چند سال تعقیب کرده باشید، می‌بینید که مدام بر تعداد قبول شدگان دختر (خانم‌ها) اضافه و از تعداد قبول شدگان پسر کاسته می‌شود. خوشحالی می‌شویم که خانم‌ها فرصتی به دست بیاورند و مشارکت بیشتری در اجتماع داشته باشند، اما به نظر من این واقعیت، معنایی چنین ندارد که باعث خوشحالی باشد. این محصول و معلول مشارکت اجتماعی بیشتر خانم‌ها نیست، بلکه معلول

عقب‌نشینی مردان است. به نظر می‌رسد که مردها در این سال‌ها، به نسبت خانم‌ها، کم‌تر در پی کتاب‌خوانی و صرف هزینه برای کتاب بوده‌اند. این که چرا چند سال در این حوزه وقت و هزینه صرف کنیم، درحالی که معلوم نیست بتوانیم هزینه‌های مادی و معنوی مصرف شده را برگردانیم و یا جامعه پاداش لازم را در این زمینه به ما بدهد، سؤالی اساسی است که باید در پی پاسخ مناسبی برای آن باشیم. معذرت می‌خواهم از این که وقت دوستان را گرفتم عرضی ندارم.

عباس حاجی آقالو: بنده از آقای هجری و همکاران‌شان در کتاب ماه کودک و نوجوان، تشکر می‌کنم که این فرصت را فراهم کردند تا از صحبت‌های خوب دوستان استفاده کنم و الهام بگیرم در کارهایی که انجام

دارد. هم چنین، شاخص پیشرفت و بهبود سواد را در پی دارد و این برای من مهم است؛ چون بخش عمده‌ای از مسئولیت من، در واقع افزایش سواد جامعه است. علاوه بر این، کتاب‌خوانی زمینه را برای یادگیری دانش‌آموزان فراهم می‌کند. من به عنوان یک دست‌اندرکار تعلیم و تربیت، وقتی به کتاب و کتاب‌خوانی می‌اندیشم، یا می‌خواهم در کنار کسانی قرار بگیرم که علاقه‌مندند که کتاب و کتاب‌خوانی ترویج پیدا کند. از این رو، فکر می‌کنم که ما در تعریف یادگیری باید توافقی داشته باشیم با آن‌هایی که به کتاب و کتاب‌خوانی علاقه‌مندند و اهل کتاب و کتاب‌خوانی هستند. این‌جوری نمی‌شود که دوراورد بنشینیم و براساس فهم‌های متفاوتی که داریم، انتظار داشته باشیم که یکسان عمل کنیم و به یک اندازه بکوشیم.

از نظر ما در دوره جدید، از سال ۷۶ به بعد، در دوره ابتدایی، یادگیری، مفهوم جدیدی را به خودش اختصاص داده است و این تأثیر می‌گذارد روی این که ما چه کتاب‌هایی را انتخاب کنیم یا از تولید چه کتاب‌هایی خوشحال شویم.

بنابراین، من خیلی مختصر عرض می‌کنم که سازمان‌های بین‌المللی، یادگیری در هزاره سوم را تشبیه می‌کنند به خیمه‌ای که چهار ستون و رکن دارد: یادگیری برای دانستن، یادگیری برای انجام دادن، یادگیری برای زیستن و یادگیری برای با هم زیستن. پس زمانی خیمه یادگیری محکم و استوار بنا می‌شود که این چهار ستون، به طور متوازن و متعادل رشد کنند. هر شخص یا نهادی که مدعی است می‌خواهد به یادگیری کمک کند، بایستی بتواند به صورتی متوازن این چهار رکن را تأمین کند برای مخاطب خودش. ما هم در

داخل کشور، یادگیری را همین جور تعریف می‌کنیم و تا حدودی شبیه آن است با تفاوت‌هایی جزئی. دلیل این که من این تعریف دوم را دوست دارم، این است که راحت‌تر می‌توانم طرح‌های عملیاتی مرتبط با آن را ارائه کنم.

از نظر ما در این دوره‌ای که داریم کار می‌کنیم (ممکن است بعدها اطلاعاتی بیاید این را عوض کند) یادگیری با کسب معلومات شروع می‌شود. یعنی یادگیری مقصد نیست، یک سفر است؛ سفری است که با کسب معلومات شروع می‌شود. دریافت داده‌ها و معلوماتی که نویسندگان فراهم می‌کنند، از نظر ما یادگیری نیست، بلکه توشه سفری است که می‌شود اسم آن را سفر یادگیری گذاشت و با کسب آن معلومات، تازه یادگیری شروع می‌شود، نه این که تمام می‌شود. خیلی‌ها فرض‌شان این است که حالا من این کتاب را نوشتم و داده‌ها را در داخلش گنجاندم و این را ارائه کردم، اگر کسی خواند، یادگرفته.

ما معتقدیم که آن داده‌ها باید ظرفیت این را داشته باشند که توشه سفر یک بچه ماجراجو بشود که می‌خواهد به خودش شکل بدهد و ظرفیتش را شکوفا کند. از نظر ما یادگیری با تصرف معلومات، جریان پیدا می‌کند. تصرف معلومات در واقع این است که کتاب به گونه‌ای طراحی شده که معلوماتش قابل تصرف یا اکتساب است. من به برخی از نشانه‌های این روند اشاره می‌کنم. مثلاً این خصوصیت را محتوای کتاب دارد که بچه بتواند داده‌هایی را که در آن جا مطرح شده، با هم مقایسه کند. یعنی این ویژگی در طرح کتاب وجود داشته باشد. بتواند شباهت موضوعات متنوع و مثال‌ها و مصادیق گوناگونی را که مطرح می‌شود، فهرست کند و براساس تشابهات موجود در اطلاعات کتاب، قاعده بسازد، نه این که نویسنده برایش قاعده بسازد. کودک

خودش در واقع با استفاده از شباهت‌هایی که در محتوا می‌بیند، باید قاعده بسازد و بتواند از قواعدی که ساخته، مثال بسازد. بتواند روابط علت و معلولی بین این پدیده‌هایی را که کتاب مطرح کرده، بررسی و حتی بتواند با علت و معلول بازی کند. او ممکن است حتی برداشتی کاملاً متضاد با برداشت نویسنده داشته باشد.

بنابراین خصوصیات، کتاب‌های جدید نباید داده‌محور باشند، بلکه باید فرایند محور باشند. نمونه بارز این کتاب‌ها (اگر بخواهم از آن‌هایی که می‌شناسم، نام ببرم) نوشته‌های سیلوراستاین است. شما کتاب‌های این هنرمند را که می‌خوانید، می‌بینید دقیقاً فرصت همه این کارهایی را که خدمت‌تان عرض کردم، برای مخاطب (از هر قشری که باشد) فراهم می‌کند. نوشته‌ها نباید بر ارائه نتایج تفکرات دیگران، در قالب یک قصه از پیش تعیین شده، مبتنی باشد. قصه نباید استنباط و حکم داشته باشد. در واقع، خود نویسنده نباید نتیجه‌گیری کند و اصلاً نتیجه نباید برایش مهم باشد. مهم این است که نویسنده فرایندی فراهم بیاورد که خواننده با آن درگیر شود و ظرفیتش رشد کند. خصوصاً در مورد کودکان، رشد ظرفیت‌های فکری کودکان، مهم‌تر از پرکردن ظرفیت آن‌هاست.

متأسفانه، همان بلایی که برنامه درسی ما بر سر بچه‌ها می‌آورد، اغلب نوشته‌های غیردرسی هم همین بلا را سر بچه‌ها می‌آورند؛ یعنی در همه آن‌ها کسی (ذهنی) وجود دارد که بیشتر و بیشتر از دانش‌آموزان می‌داند و شبیه یک قیّم است که این دانسته‌ها را در قالبی به بچه‌ها ارائه می‌کند و خیلی مشتاق است که حتماً بچه‌ها این را بخوانند و مطابق آن عمل کنند. برنامه درسی ما می‌کوشد بچه‌ها را شبیه شخصیت‌های کتاب‌های درسی کند و با عرض معذرت، کتاب‌های غیردرسی هم در پی آن هستند که ذهنیت نویسندگان یا قهرمانان کتاب‌ها را به بچه‌ها القا کنند. بنابراین، خود بچه‌های ما هرگز بروز و نمود پیدا نمی‌کنند و هیچ یک از بچه‌های ما متأسفانه، شبیه خودشان نیستند. آن‌ها بیشتر شبیه دیگران هستند.

یادگیری با تصرف معلومات، اگر ادامه پیدا کند، هرگز پایان نمی‌گیرد. گفته می‌شود که یادگیری با تصرف زندگی و ماده، به جریان خودش ادامه می‌دهد. یعنی آن محتوا، طوری طراحی شده که ضمن این که فرصت تصرف معلومات را به بچه می‌دهد و منجر می‌شود به تولید معلومات جدید، زمینه را فراهم می‌کند که او بتواند به کمک آن‌ها، زندگی‌اش را تصرف و روابطش را تعریف کند. متأسفانه، بسیاری از این نوشته‌ها، به بچه‌ها چنین امکانی نمی‌دهد. در صورتی که اگر چنین باشد، سؤال‌های جدیدی مطرح می‌شود و چرخه جدیدی از انگیزه برای مطالعه دوباره را در بچه به وجود می‌آورد و این چرخه پایان‌ناپذیر، او را تحریک می‌کند و او را مدام به مطالعه و تفکر برمی‌انگیزد.

اگر ما یادگیری را این طور ببینیم، قطعاً همان ایرادهایی را که می‌شود به کتاب‌های درسی وارد کرد، به انبوهی از کتاب‌هایی که برای کودکان تولید می‌شود هم می‌شود وارد کرد. من حاضر (اگرچه متخصص این کار نیستم، ولی چون علاقه‌مند بودم و راجع به موضوع اندیشیده‌ام) کتاب‌های غیردرسی خیلی خوبی را که شما انتخاب می‌کنید، بررسی کنم و دلایل زیادی بیاورم که این‌ها مطابق آن چیزی که باید در هزاره سوم به آن اهمیت داد، نیستند. در واقع، همان‌طور که ما در هزاره دوم، تدریس را مهم می‌دانستیم و تدریس به

هجری:

اگر ما چنین تصور بکنیم که

دولت می‌تواند اراده بکند

و از فردا برنامه بریزد که

جامعه را کتاب‌خوان بکند،

این در واقع تفسیر درستی نیست.

تغییر ساختار اجتماعی،

امری است که

دولت فقط زمینه‌اش را

می‌تواند فراهم کند



حاجی آقالو:
الان با طراحی
نظام فوق برنامه مکمل
در دوره ابتدایی،
یکی از کارهای جدی مان
پرداختن به قصه خوانی،
قصه گویی و کتاب خوانی
در مدارس است.
یکی از کارهای خوبی که
در کتاب «بخوانیم و بنویسیم»
جدید انجام گرفته،
معرفی کتاب های خوب کودکان
برای بچه هاست

معنای انتقال داده‌های سازمان یافته بود، در کتاب‌های غیردرسی هم همان کار را می‌کنیم، یعنی داده‌های سازمان یافته را ارائه می‌کنیم. البته، کمی منعطف‌تر و با اختیار بیشتر برای مخاطب، این کار را انجام می‌دهیم و همین آن را جذاب می‌کند، ولی در نتایج آن تأثیری نمی‌گذارد. به عقیده من برای گسترش کتاب‌خوانی، بایستی نگاه دوباره‌ای به آن چه نوشته می‌شود، بکنیم و چیزهایی را که بدیهی و مسلم تلقی کرده‌ایم، زیر سؤال ببریم. ما بدیهی و مسلم تلقی می‌کنیم که اگر این کتاب‌هایی که تولید شده، بچه‌ها بخوانند و زیاد بخوانند، اتفاق خوبی می‌افتد و فرهنگ عمومی توسعه پیدا می‌کند و شهروند‌های خوبی تربیت می‌شوند. در حالی که من به درستی این پیش‌فرض شک دارم. به دلیل این که خیلی از کتاب‌های نویسندگان مختلف را خوانده‌ام و شناخت زیادی هم دارم. اگر چه متخصص این امر نیستم و چون متخصص این نیستم اتفاقاً بیشتر به درد شما می‌خورم. دلپیش این است که از بیرون به قضیه نگاه می‌کنم و می‌توانم

اطلاعاتی به شما بدهم که به دردتان بخورد. همان‌طور که شما بیرون از آموزش و پرورش، به کار من نگاه می‌کنید و می‌توانید رهنمودهای خوبی داشته باشید. این یک نکته کلیدی است.

ما در آموزش و پرورش، تلاش‌هایی انجام می‌دهیم برای گسترش کتاب‌خوانی. برخی از این فعالیت‌ها خوب، برخی از آن‌ها متوسط و برخی هم نادرستند و اصلاً خوب نیستند. مثلاً یکی از کارهای خوبی که در آموزش و پرورش انجام می‌گیرد و اگر شما مشارکت کنید، می‌توانید ایده خوب توسعه

روحیه کتاب‌خوانی را گسترش بدهید، این است که ما بیست و پنج هزار نمایشگاه، در بیست و پنج هزار مدرسه ایجاد کرده‌ایم. امسال هم می‌خواهیم سی هزار نمایشگاه، در سی هزار مدرسه بر پا کنیم. قطعاً اگر شما در این برنامه شرکت کنید، می‌توانید با ارائه آثار خوب، راه این‌ها را باز کنید به مدارس. سی هزار مدرسه، از هر عنوان کتاب، مثلاً ده تا داشته باشد، رقم بسیار قابل توجهی است. خود فرایند این نمایشگاه‌های کتاب در مدارس، ممکن است ایرادهایی داشته باشد، ولی نتایج و پیامدهای آن می‌تواند با قدری اصلاح و موشکافی، بهتر شود. ما بعضاً در فعالیت‌های مکمل و فوق برنامه هم چنین سیستمی را طراحی کرده‌ایم. الان با طراحی نظام فوق برنامه مکمل در دوره ابتدایی، یکی از کارهای جدی‌مان پرداختن به قصه‌خوانی، قصه‌گویی و کتاب‌خوانی در مدارس است. یکی از کارهای خوبی که در کتاب «بخوانیم و بنویسیم» جدید انجام گرفته، معرفی کتاب‌های خوب کودکان برای بچه‌هاست.

مدارس تهیه شود و در دسترس بچه‌ها قرار بگیرد. از بعضی کارهایی که ما در آموزش و پرورش کرده‌ایم، شاید شما خبر نداشته باشید. من فقط برای اطلاع می‌گویم که بدانید. نیت همه ما این است که کتاب‌خوانی، به شکل مناسب و کتاب نویسی، به شیوه درست رواج پیدا کند. مثلاً یکی از اهداف ما از گسترش ارزش‌یابی‌های مستمر، گسترش کتاب‌خوانی بود. اگر ارزش‌یابی‌های پایانی، به این پاداش می‌دهند که دانش‌آموزان چه آموخته‌اند، در ارزش‌یابی مستمر، به این پاداش می‌دهیم که

دانش‌آموزان چگونه آموخته‌اند. وقتی شاخص برایش تعیین کردیم، مراجعه به منابع متعدد را به عنوان یک شاخص مهم در ارزش‌یابی مستمر در نظر گرفتیم. مثلاً اگر گروهی از بچه‌ها برای پاسخ‌یابی به یک تکلیف مستمر، به پنج منبع مراجعه می‌کردند و گروه دیگر به ده منبع، آن گروهی که به ده منبع مراجعه کرده بود، براساس شاخص عملکردی، از امتیاز بیشتری برخوردار می‌شد. خب، این فعالیت‌ها به طور غیرمستقیم (نه مستقیم)، به کتاب‌خوانی تأکید می‌کند. سعی کردیم کتاب‌خوانی جایگاه و ارزش پیدا کند و بچه‌ها به کتاب احساس نیاز کنند. از نظر ما خواندن خیلی

مهم است. برای این که به کمک خواندن، بچه‌ها متون را بررسی و بازشناسی می‌کنند و از این طریق، به برداشت‌ها و نتایج جالبی می‌رسند. این‌ها مهارت‌هایی است که تعلیم و تربیت هم به دنبال این است که این مهارت‌ها در بچه‌ها رشد کند.

در هر صورت، من می‌توانم خدمت‌تان عرض کنم که ما به جای انتقاد از همدیگر، بایستی دست به دست هم بدهیم و به جای سؤال از همدیگر،

پیشنهادهای سازنده به هم بدهیم. یکی از چیزهای غم‌انگیزی که در کتاب‌های غیردرسی و درسی وجود دارد، تأکید زیاد بر پرورش قوه تفکر انتقادی است و غفلت از پرورش تفکر زایشی و خلاق. به همین دلیل، ما بچه‌های مان را که تربیت می‌کنیم، افرادی هستند که به دنبال آن هستند که خرده‌ای بگیرند. خوب هم حمله می‌کنند. دقیق حمله می‌کنند. نقاط ضعف را می‌گویند، ولی وقتی می‌خواهند پیشنهادی بدهند یا سازندگی داشته باشند، دچار لکنت زبان می‌شوند. خود ما هم همین جوری هستیم. علتش این است که قوه داورى ما بیش از قوه تدبیر ما رشد کرده و در همه کتاب‌ها هم همین اتفاق دارد می‌افتد. من قصه‌های زیادی می‌خوانم و می‌بینم که شتاب‌زدگی در داورى را به بچه‌ها یاد می‌دهند و خیلی کم کتاب پیدا می‌شود که شکیبایی در کشف حقیقت را به دانش‌آموزان یاد بدهد. کتاب‌ها دشنام دادن به تاریکی را ترویج می‌کنند؛ به جای این که به بچه‌ها یاد بدهند با روشن کردن یک شمع، می‌توان زخمی به تاریکی زد. در حالی که هرچه دشنام بدهیم به تاریکی، اتفاقی برای تاریکی نمی‌افتد. از این رو، من به

عنوان یک هم وطن و هم‌اندیش شما و در درجه بعد، به عنوان مسئول آموزش حوزه ابتدایی و پیش‌دبستانی، دوست دارم که دست شما را برای تحقق این که وضعیت کتاب‌خوانی در کشور ما بهتر شود و رواج پیدا کند، بفشارم. اگر کسی ایده سازنده‌ای داشته باشد، مطمئن باشید که من از او پشتیبانی می‌کنم.

چشنواره پیش دبستانی ما یکی از محورهایش، قصه‌خوانی و کتاب‌خوانی است. این جشنواره، امسال (احتمالاً در آذرماه) برگزار خواهد شد و می‌تواند مکان خوبی برای معرفی آثار خوب، برای طرح ایده‌های شما باشد. باتوجه به ارتباطی که خانم شریفی با دفتر دارند، می‌توانیم ایده‌های‌تان را بگیریم و کمک کنیم که عملیاتی شوند.

در پایان عریضم، می‌خواهم در مورد آن کتابی که خانم شریفی در ابتدای



جلسه در موردش صحبت کردند، توضیحاتی کوتاه بدهم و بحثم را تمام می‌کنم. بحث زبان آموزی در ایران، خلاف سایر برنامه‌های درسی، خیلی موردتوجه مردم قرار گرفته است؛ یعنی هیچ برنامه درسی جدیدالتألیفی تا این حد موردتوجه و حساسیت خانواده‌ها و جامعه نبوده. از این لحاظ، وقتی کتاب «بخوانیم بنویسیم» داشت مطرح می‌شد و می‌رفت به سطح استان‌ها و کلاس‌ها، من خودم شخصاً نگرانی‌هایی داشتم به عنوان مسئول آموزش ابتدایی. نگرانی‌ام از این بود که آیا معلم‌ها آموزش‌های لازم را دیده‌اند؟ آیا آزمایش کافی انجام گرفته تا معلوم شود که این روش و این محتوا،

نسبت به روش قبلی، نتیجه و پاسخ بهتری دارد یا ندارد؟ به همین دلیل، از خانم شریفی خواهش کردم با همکاری یکی از دوستان ما در گروه‌های آموزشی، تاریخچه و سیر تحول زبان‌آموزی در ایران را بررسی و مرور بکنند تا ببینیم چه فراز و فرودی را طی کرده و چه طور شده که رسیده به این‌جا دوستان زحمت زیادی کشیدند و مجموعه فوق‌العاده جالبی به وجود آمده که به عنوان یک کتاب مرجع می‌تواند هم مورد استفاده آن‌هایی که در زبان آموزی کار می‌کنند، قرار بگیرد و هم کسانی که اصلاً به خواندن علاقه دارند چون در آن‌جا بحث آموزش خواندن و مهارت‌های چهارگانه برقراری ارتباط با متون و مردم مطرح است. ایشان یک کار تحقیقی هم انجام دادند که نشان بدهند آثار این روش جدید با روش قبلی، چه تفاوت‌هایی دارد. البته تحقیق ایشان، به دلیل حساسیت موضوع فعلاً منتشر نشده.

به هر حال، ما باید مطالعات بیشتری کنیم و خود ایشان هم پیشنهادشان این بود که تحقیق جامع‌تری انجام بگیرد. این که کسانی مخالف انتشار کامل این مجموعه بوده‌اند و خواسته‌اند صفحاتی از آن حذف شود، چیزی است که من از خانم شریفی شنیده‌ام و تا حالا هیچ پیشنهاد یا دستور کتبی برای چنین امری ندیده‌ام، ولی با فرض درست و مستند بودن این مطلب، به ایشان گفته‌ام که دفتر ما موافق انتشار کامل این مجموعه است؛ مگر این که استناد غیروواقع و نادرستی در آن لحاظ شده باشد. در عین حال، طبق گفته‌های ایشان مجموعه به ایشان برگردانده شده است تا در صورت اصرار بر انتشار کامل مجموعه، از طریق دیگری اقدام کنند. در هر حال، من علاقه‌مندم که این اثر به طور کامل منتشر شود؛

چون یک اثر نفیس در حوزه زبان آموزی و خواندن است که سیر تحول زبان آموزی در ایران را شاید در پنجاه - شصت سال گذشته پی‌گیری کرده تا الان. بخشید که طولانی شد خدمت دوستان هستیم برای شنیدن تذکرات‌شان. هجری: متشکر. قبل از این که دوستان پرسش‌ها را مطرح کنند، خواهش می‌کنم که پرسش‌ها کوتاه و توضیحات‌تان موجز باشد تا بتوانیم به تمامی دوستان این فرصت را بدهیم که مسائل‌شان را مطرح کنند.

مهوار: خیلی ممنون. استفاده کردیم از گفته‌های‌تان. آقای حاجی آقا، شما به بیست و پنج هزار نمایشگاه، در بیست و پنج هزار مدرسه اشاره کردید. این عده‌ای است در دل ما نویسنده‌ها. آقای هجری گفتند خیلی کوتاه صحبت کنیم. من سه صفحه نوشته‌ام، اما جمع و جور می‌کنم. من نویسنده هستم؛ خودم می‌نویسم، خودم چاپ می‌کنم و خودم هم می‌فروشم.

کرمانی:

سرانه کتاب در سال ۷۰،

هفتاد و دو صدم جلد

به ازای هر کودک و نوجوان

بوده که این میزان در سال ۷۵،

به یک و بیست و هشت صدم جلد

و در سال ۱۳۷۹،

به یک و سی و سه صدم جلد

برای هر کودک و نوجوان

کشورمان می‌رسد



حاجی آقالو:
کتاب خوانی خوب،
تفکر خوب، فروشنده‌گی خوب
و شهروندی خوب،
چیزی نیست که بتوانی به یک نفر
اضافه کنی تا او تبدیل شود
به یک شهروند خوب، کتاب خوان
خوب یا متفکر خوب.
در واقع، آدمیان بر اساس
تمامیت شخصیت شان
عمل می‌کنند و همان چیزهایی
که فرد را فرد می‌کند،
باعث می‌شود که هر کس
این طور یا آن طور عمل کند

در واقع، در هر سه زمینه تجربه دارم. حقیقتش این است که این بیست و پنج هزار نمایشگاه شما، خودش معضل اصلی ادبیات کودک ماست. یعنی با آن بودجه‌های کلانی که داشت، الان برای‌تان توضیح می‌دهم که چه بلایی بر سر توسعه کتاب خوانی آورد. نکته این است که نمی‌دانم انتخاب کتاب‌ها چه طوری صورت می‌گیرد. انتخاب‌هایی که صورت گرفت، تمام نویسنده‌های ما را (من البته یک دهه است که در این وادی هستم) حس می‌کنم در این دو و نیم دهه گذشته از ما گرفت. ما در عصر گزینه‌های دلربا به سر می‌بریم. نویسنده‌های ما رفتند به سمت این که ادبیات کهن را بازآفرینی کنند که با هیچ لطایف‌الرحیمی، شما نمی‌توانید این کار را با نیازهای روانی کودکان هماهنگ نکنید. در واقع، نویسنده‌های خوب ما را از ما گرفت. ما نویسنده‌ها و شاعرهای خوب‌مان را تبدیل کردیم به سردبیر مجلات و هفته‌نامه‌های مان و از آن‌ها ستون نویس روزنامه ساختیم؛ ستون نویس مجله‌ای که کودک ورق می‌زند و یک هفته دیگر از یادش می‌رود.

آقای کرمانی، فروشگاه کتاب نیست در سراسر کشور، برای این که نمی‌تواند پاسخ گوی نیاز بچه‌ها باشد. چرا سر هر کوچه‌ای محلی برای «گیم» و بازی‌های کامپیوتری و غیره هست؟ من در روستایی در شهریار زندگی می‌کنم. من می‌آیم بیرون تا میوه‌فروشی بروم، چهار - پنج تا مغازه می‌بینم که دارد فیلم و CD می‌فروشد. چرا کتاب فروشی نیست؟ من ماشینم را پارک می‌کنم تا به خانه برسم، ده تا توزیع‌کننده مواد مخدر در شب می‌بینم. چرا؟ چون دارد به نیازی (هرچند نادرست) پاسخ می‌دهد موقعی که ما کتابی نداریم که به نیازهای کودکان ما پاسخ بدهد، پس نمی‌توانیم به توسعه کتاب خوانی فکر کنیم. شما آقای حاجی آقالو، گفتید که کتاب خوانی سواد را بالا می‌برد و به یادگیری کمک می‌کند. بله، در حد کلان دارد این کار را می‌کند، ولی هنگامی که به کودکان می‌رسیم، می‌بینیم چیزی فراتر از این می‌خواهند. کودک بازی

می‌کند و در آن دنیای تخیلی خودش، احتیاج به شور و نشاط دارد. موقعی که با این دید نگاه می‌کنیم، انگار آن معیارهای انتخاب، اصلاً همخوانی ندارد و کتاب‌هایی از نویسندگان ما می‌خواهند که به نیاز کودکان پاسخ نمی‌دهد. به این ترتیب، کتاب‌های خوب نویسندگان ما را چاپ نمی‌کنند. در واقع، فقط نویسندگانی توانستند در این وادی بمانند که کتاب‌های‌شان را این مرکز از آن‌ها می‌خرد.

در این مسیر بود که ادبیات ما تبدیل شد به یک ادبیات روستایی. نگاه کنید کودکان روستایی ما دارند زندگی خاص خودشان را می‌کنند، چه نیازی دارند به کتاب خواندن؟ نمی‌گویم نباید کتاب بخوانند، ولی او زمین و اسبش را دارد، گوسفندش را دارد، زندگی‌اش را دارد. به کودک شهری ما که احتیاج و نیاز دارد، شما یک کتاب نشان بدهید که ماجرایش در زندگی شهری اتفاق افتاده باشد که این کودک بخواند و دنیای پیرامون خودش را بشناسد. خودش را در آن ببیند. ما چیزی برای این کودکان تولید نکرده‌ایم. یک کتاب تألیفی خیلی خوب داریم که «قصه‌های مجید» است. دو - سه سال پیش، با آقای مرادی

کرمانی مصاحبه کرده بودند، گفته بود که این کتاب تا یکی - دو سال پیش، وارد آموزش و پرورش نشده بود؛ یعنی وارد همین بیست و پنج هزار نمایشگاه. برای این که مجید به بی‌بی می‌گوید: «تو». همین! ما این جور نگاه کرده‌ایم! ما اجازه ورود کتاب خوب را به آموزش و پرورش مان ندادیم. ناشرهای دولتی ما که آن بودجه‌های کلان را در اختیار دارند، آن امکانات کلان را دارند و کتاب‌های‌شان می‌تواند در سراسر کشور حضور داشته باشد، این‌ها کتاب‌های خوب چاپ نمی‌کنند. یک برنامه توسعه کتاب خوانی در کانون برگزار شده بود و از کشور آلمان خانمی آمده بود و صحبت می‌کرد. من آن جا بیان کردم که کتاب‌های خوب کودک ما، توسط ناشران کوچک ما چاپ می‌شود. مثلاً کتاب‌های آسترید لینگرن، توسط نشر کیمیا چاپ می‌شود یا نشر مرکز چاپ می‌کند، یا کتاب ونوشه... این‌ها امکان توزیع ندارند. در

همین تهران تا شهرک اکباتان که می‌رویم، کتاب این‌ها نیست. در حالی که کتاب به چاپ هشتم هم می‌رسد. بعد شما می‌روید شهرستان‌ها کتاب‌هایی می‌بینید که اگر به من بدهند، اصلاً نمی‌خوانم. من حس می‌کنم اگر کتاب‌های خوب را از کتابخانه من بگیرند، اصلاً نابود می‌شوم. آن کتاب‌ها را من در تهران هم نمی‌توانم پیدا بکنم. باید از این جا بگویم بروم فلان خیابان و در فروشگاه خود ناشر این کتاب‌ها را بخرم. باز هم تکرار می‌کنم که این بیست و پنج هزار نمایشگاه شما، عقده‌ای است در دل ما و پدر ادبیات کودک را درآورده! خیلی ممنون. من امیدوارم که جواب مناسبی از شما بشنوم و ببینم پشت پرده چه اتفاقی می‌افتد و چگونه کتاب‌ها را انتخاب می‌کنند.

حاجی آقالو: اولاً من در صحبت‌هایم نگفتم که کتاب‌خوانی، فقط سواد و زمینه‌های یادگیری را فراهم می‌کند. گفتم چون حوزه حرفه‌ای من سواد و یادگیری است، کتاب‌خوانی هم از این زاویه برای من مهم است. می‌دانم که غیر از این‌ها، کتاب‌خوانی تخیل، لذت و شادی و بسیاری زمینه‌های دیگر هم دارد. خواستم صادقانه در اول کار، به شما بگویم که کتاب‌خوانی از این زاویه برای من مهم است.

نکته بعدی در مورد نمایشگاه‌های کتاب است. خُب، همان‌طور که شما انتقاد می‌کنید، کسانی هم هستند که تأیید می‌کنند و این قابل بحث است. این که کدام کتاب خوب و کدام کتاب بد است، واقعاً جای بحث دارد. من فکر می‌کنم خود ایده بیست و پنج هزار نمایشگاه، در بیست و پنج هزار مدرسه، کار خوبی است. اشاره هم کردم که ممکن است فرآیند کار، ایرادهایی داشته باشد که باید آن ایرادها را رفع کرد. باید با همدیگر روی معیارهایی به توافق برسیم که انتخاب کنیم و یا اصلاً برسیم به این که لازم نیست انتخاب کرد. هر ناشری کتابش را آورد، بگذاریم در این نمایشگاه‌ها. بالاخره باید یک گفت‌وگوی اغنایی انجام شود. شما می‌دانید که مؤسسه منادی تربیت، عهده‌دار این کار است و من اخیراً رئیس هیأت مدیره آن جا شده‌ام. بنابراین، حاضرم دعوت کنم از شما و کسانی که انتقاد دارند، در جلسه‌ای در مؤسسه با هم بنشینیم و روی آن انتقاداتی که وارد می‌شود، گفت‌وگو کنیم. دوستانی که این فرآیند را ایجاد و طی کرده‌اند، شرح بدهند و بعد روی معیارهای جدیدتر و دقیق‌تری به توافق برسیم تا این روش خوب، با محتوای خوب هم پیش برود تا آن ضررهایی که شما می‌گویید و باید شواهدی هم برایش عرضه کنید که آن شواهد تأیید کند گفته شما را که چنین اتفاقی افتاده، جلوگیری گرفته شود. من تأکید این است که وجود این ۲۵ هزار نمایشگاه در ۲۵ هزار مدرسه در سراسر کشور،

فرصت مناسبی است، اما ممکن است از این فرصت، بد استفاده شده باشد و هیچ تعصبی ندارم. قطعاً اشتباهاتی بوده و ممکن است آن اشتباهات، این پیامدها را داشته باشد. اگر مایل باشید، شما مواردی را که به آن انتقاد دارید و همچنین، نکات مثبتش را شناسایی کنید و ما در یک جلسه میزبان شما می‌شویم آن جا و یک نیم روز اصلاً سر این که این نمایشگاه‌ها چگونه برگزار شود تا پیامدهای منفی نداشته باشد، بحث می‌کنیم. ان‌شاءالله امسال که گسترده‌تر هم می‌خواهد شود، سی هزار نمایشگاه در سی هزار مدرسه، با اصلاحاتی که پیشنهاد می‌کنید، بهتر انجام بگیرد.

مهوار: من خیلی تشکر می‌کنم از دعوت جناب عالی. با وجود این، عجلتاً

بد نیست دوستان، گزارشی از عملکرد خودشان و این که براساس چه معیارهایی کتاب‌ها را انتخاب می‌کنند، بنویسند و در اختیار عموم بگذارند. به هر حال، سال‌هاست که انتقاد می‌شود از این عملکرد و متأسفانه، هیچ واکنش مثبتی نشان داده نشده. بنابراین، می‌توانند گزارشی بدهند که چه می‌خرند و چرا می‌خرند؟ به همین سادگی! اصلاً فکر می‌کنم که احتیاج به جلسه هم نباشد. ممنون.

کرمانی: من یک نکته به گفته‌های آقای مهوار اضافه کنم. ایشان به نکته‌ای اشاره کردند که در واقع جزو روش‌های نُرَم است و برخلاف بحث من که بحث ساختاری بود به مسئله روستا محوری کتاب‌های کودک و نوجوان اشاره کردند. اشاره کاملاً درستی است. بنده هم در یک مقاله، به این مسئله اشاره کرده‌ام. در نقد یک کتاب گفتم، با این که واقعیت حاکم بر جامعه ما شهرنشینی است، اما پارادایم حاکم بر قصه کودک و نوجوان ما، پارادایم رمان کلاسیک است؛ همان چیزی که لوکاچ در تعریف رمان می‌گوید: رمان جست‌وجوی تباه ارزش‌های راستین در جامعه‌ای تباه است. حالا این مسئله در غرب حل شده. در واقع رمان پست مدرن، به این مسئله جور دیگری نگاه می‌کند. می‌خواهم بگویم همین مسئله را کاملاً آورده‌اند روی ادبیات کودک ما بحث می‌کنند. آن چیزی که واقعاً اصالت دارد در ادبیات کودک ما، متأسفانه روستاست. اسطوره والدین مقدس است. در حالی که این‌ها در جامعه امروز تغییر کرده. راست می‌گویند آقای مهوار، اصلاً توجهی نمی‌شود به این تحولات جدیدی که هم در زندگی و هم در ادبیات کودک و نوجوان دنیا رخ داده چیزی که شل سیلوراستین مطرح می‌کند، اصلاً با آن انگاره اصلی که اکثر قریب به اتفاق رمان‌های ما مطرح می‌کنند، تفاوت دارد متأسفانه بعد از انقلاب، این مسئله بسیار شدت یافته. روستا جایی ایده‌آل در نظر گرفته می‌شود و شهر دقیقاً متضاد آن که هزار عیب دارد. نمی‌دانم واقعاً چنین چیزی چه جوری می‌خواهد در ذهن بچه شهری ما برود. اگر شهر واقعاً بد است، پس چرا ما در شهر هستیم؟

حاجی آقالو: این بحث که بچه‌ها استقبال می‌کنند از گیم‌ها و بازی‌ها، خود این هم نمی‌تواند عاملی باشد برای این که بگوییم باید جلوی این‌ها را گرفت. در حالی که می‌تواند مورد استفاده خوب هم قرار بگیرد. ما الان با همکاری اساتید دانشگاه صنعتی شریف، داریم گیم‌هایی درست می‌کنیم که این گیم‌ها جایگزین گیم‌هایی که خشونت و بدی و بطالت را رواج می‌دهند، بشود. این گیم‌ها دوستی، محبت و انس با طبیعت را یاد می‌دهند. از آن جا که طبیعت هم از نظر ما یک کتاب گشوده است و اتفاقاً مطالعه آن، زیباتر، جذاب‌تر و انسانی‌تر از مطالعه کتاب است که از زاویه نگاه دیگری به آن طبیعت نوشته شده، می‌تواند برای آینده خیلی مفید باشد. ما باید مسائل آنی‌مان را به مسائل آتی وصل کنیم. در آینده ممکن است کتاب، دیگر همین رسانه خیلی مهمی که الان آن قدر روی آن پا می‌فشاریم، نباشد.

شاید رسانه دیگری بیاید جایگزین آن شود. مثلاً در یکی از بازی‌هایی که ساختیم، محیط زندگی بچه را شبیه‌سازی کردیم در دنیای دیجیتالی. عین دنیای واقعی است. مثلاً همین تهران را بازسازی کردیم با همه مغازه‌ها و خیابان‌ها و چهارراه‌هایش و در این دنیا فرصت دادیم که بچه به عنوان یک بازیگر اصلی، بتواند با تصرف و دست‌کاری در این دنیا، چیزهایی یاد بگیرد.

حاجی آقالو:

به عقیده من

برای گسترش کتاب‌خوانی،

بایستی نگاه دوباره‌ای به

آن چه نوشته می‌شود، بکنیم

و چیزهایی را که

بدیهی و مسلم تلقی کرده‌ایم،

زیر سؤال ببریم.

ما بدیهی و مسلم تلقی می‌کنیم

که اگر این کتاب‌هایی که

تولید شده، بچه‌ها بخوانند

و زیاد بخوانند،

اتفاق خوبی می‌افتد و

فرهنگ عمومی

توسعه پیدا می‌کند و شهروند‌های

خوبی تربیت می‌شوند.

درحالی که من به درستی

این پیش فرض شک دارم

مثلاً می‌تواند چراغ راهنما را قرمز کند تا ببیند چه اتفاقی می‌افتد یا اصلاً چراغ راهنما را خراب کند تا ببیند چه پیش می‌آید. می‌تواند دانه گیاهی را از مغازه بخرد، بکارد، پای آن خاک بریزد و آب بدهد و آفتاب را بیاورد بالای سرش و بعد تمام این روند را ذخیره (save) کند و سه روز بعد سر بزند و ببیند چه وضعیتی پیدا کرده. یعنی حس مسئولیت‌پذیری هم در او ایجاد می‌شود. بنابراین، این گیاهایی که الان وجود دارد، من هم قبول دارم که خیلی ضرر دارد و مانع کتاب‌خوانی بچه‌ها می‌شود، ولی اگر همین امکان و همین فناوری را در خدمت مطالعه واقعی طبیعت به کار بگیریم، نتایج بسیار سودمندی خواهد داشت.

الان گروهی از فارغ التحصیلان دانشگاه صنعتی شریف، خوشبختانه به موتور (engin) های هوشمندی دست پیدا کرده‌اند و می‌توانند توسط آن، نوعی آموزش «اینترکتیو» و تعاملی راه بیندازند که شما نویسندگان می‌توانید در آینده نزدیک، محتوای آن را تعیین کنید. می‌توانید کارهایی انجام بدهید که از طریق کتاب غیر ممکن است؛ به دلیل جمودی که در کتاب وجود دارد. برنامه‌ای تحت عنوان «شهر فرشتگان» ساخته‌ایم که به محتوای مناسبی نیاز دارد.

اگر کسی برای بچه‌های پیش دبستانی و حتی بچه‌های کم سن‌تر می‌نویسد، ما حاضریم این برنامه را به او بدهیم تا ببیند و آن را با تفکرات خودش پر کند؛ به گونه‌ای که بچه‌ها با بازی در آن دنیای مجازی، عشق، محبت، دوستی، بردباری، صداقت و صمیمیت را یاد بگیرند.

حامد نوری: خسته نباشید. سؤال این است که اصلاً چه لزومی دارد بچه‌ها کتاب بخوانند؟ اول باید مشخص کنیم که برای چه می‌خواهیم بچه‌ها کتاب بخوانند؟ بعد خود به خود یک سری راهکار پیدا می‌شود. ما دو مسئله داریم: یکی بستر کتاب‌خوانی و یکی که خیلی مهم‌تر است، خود کتاب است. یعنی این که چه کتابی و در چه بستری؟ الان بزرگ‌ترین مانع برای توسعه کتاب‌خوانی، معضل کنکور است. کنکور از همه جدی‌تر است و کنکور که می‌گویم از کلاس اول شروع می‌شود تا پایان مدرسه ادامه دارد. این کنکور متأسفانه، اصلاً اجازه‌ی باسواد شدن را از بچه‌ها می‌گیرد. شما نگاه کنید به درس‌های دانشگاهی. مثلاً زبان عربی در دانشگاه‌ها، درست همانی است که از اول دبیرستان (یا شاید پایین‌تر) دارند به بچه‌ها یاد می‌دهند.

این چه فایده‌ای دارد؟ اگر دانش‌آموز نخواهد دانشگاه برود که اصلاً از این استفاده نمی‌کند. اگر هم واقعاً بخواید زبان یاد بگیرد، می‌تواند برود

آموزشگاه و خیلی زود، در عرض شش ماه، زبان را به خوبی یاد بگیرد. چه لزومی دارد که ما بچه را مجبور کنیم که بنشیند و عباراتی را حفظ کند و بعد از امتحان، اگر یک هفته بعد، دوباره از آن‌ها امتحان بگیرید، حداقل سی درصد چیزی که حفظ کرده‌اند، از یادشان رفته است. این معضلی است که در مدارس ما وجود دارد. اصلاً شیوه‌ی ارزیابی کار بچه‌ها و این که چه قدر یاد گرفته‌اند، از پایه اشتباه است. در مدارس ما این روش از قدیم الایام بوده. به تازگی در دوره دبستان، کمی آن را تعدیل کرده‌اند. خدا کند که اصلاً امتحان برداشته شود. متأسفانه این نظام کنکور، مانع عمده‌ای است و نمی‌گذارد بچه‌ها دنبال کتاب‌خوانی بروند. پدر و مادرها حاضرند میلیون‌ها تومان خرج کنند از کلاس اول دبستان (من فکر می‌کنم تا چند وقت دیگر از پیش دبستان هم شروع

شود) و برای موفق شدن فرزندشان در کنکور، سرمایه بگذارند. شب و روز این بچه‌ها شده تست زدن و از این کلاس به آن کلاس رفتن. این واقعاً چه نتیجه‌ای دارد؟! میلیون‌ها تومان خرج می‌شود، ولی یک صدمش خرج خرید یک کتاب خوب که واقعاً زندگی انسان را از این رو به آن رو می‌کند، نمی‌شود. ما اصولاً در بستر اجتماعی مشکل داریم.

من با نمایشگاه کتاب و یا این طرح ۲۵ هزار نمایشگاه در ۲۵ هزار مدرسه موافقم. نمایشگاه می‌تواند خیلی خوب برگزار شود و بچه‌ها بروند آن جا و با لذت هر چه تمام‌تر، بهترین کتاب‌هایی را که دوست دارند، انتخاب کنند. البته، در صورتی که کتاب‌های خوب در این نمایشگاه‌ها پیدا شود. از این مهم‌تر به نظر من، کتابخانه‌های فعال است؛ کتابخانه‌هایی که همیشه کتاب را در دسترس بچه‌ها بگذارند. واقعاً اگر از شهرهای بزرگ خارج شویم، می‌بینیم که خانواده‌ها استطاعت خرید کتاب را ندارند و یا اصلاً این فرهنگ را ندارند که کتاب بخرند. برای چه کتاب این قدر در ایران، ارزان و با کیفیت پایین است؟ نویسنده‌های ایرانی متأسفانه، مجبور می‌شوند سفارش نویسی کنند که این خودش هزار علت دارد. حالا فرض بگیریم که کتابخانه‌های پر و پیمانی داریم با کلی کتاب خوب. اگر این کتاب‌ها را بدهیم به بچه‌ها، آیا واقعاً می‌توانند ارتباط بگیرند و لذت ببرند؟

ما باید آدم‌هایی تربیت کنیم که نقش کاتالیزور داشته باشند و بتوانند زیبایی‌های این کتاب‌ها را به بچه‌ها نشان بدهند مثلاً خیلی از بچه‌ها از کتاب «حسنی نگو به دسته گل» خوش‌شان می‌آید. برای این که از وجهه آوایی، برای‌شان لذت بخش است، ولی کتاب‌های قشنگ و با کیفیت را که دست‌شان می‌دهید، یک ورق می‌زنند و می‌گذارند کنار. در صورتی که به محض این که یک کم برای‌شان توضیح می‌دهی یا از زیبایی‌هایش می‌گویی، اصلاً عاشق و شیفته این کتاب می‌شوند.

حاجی آقالو: واقعاً این سؤال جالبی است که اصلاً چرا بچه‌ها باید کتاب بخوانند؟ ما خیلی کم به این سؤال کلیدی فکر کرده‌ایم. پیش فرض‌مان این است که هرچه بیشتر بخوانند بهتر است.

یادم می‌آید در کتابی از شهید مطهری می‌خواندم که وقتی آیت الله بروجردی به عنوان مرجع تقلید انتخاب شد، یک عده انتقاد می‌کردند و می‌گفتند که چرا ایشان انتخاب شده؟ او که کمتر استاد دیده و کمتر خوانده. شهید مطهری می‌گوید، اتفاقاً او مناسب‌تر است؛ چون وقتی فقط بخوانی و بخوانی و بر اساس رهنمود شخص دیگری که فکر کرده و آن رهنمود را داده عمل کنی، دیگر جایی

برای تفکر و اندیشیدن خودت باقی نمی‌ماند.

شریفی: اخیراً تلویزیون برنامه‌ای دارد که تبلیغ پیام نماست. نمی‌دانم دیده‌اید یا نه؟ بچه‌ای دارد کتابی را تندتند ورق می‌زند و بعد آن را می‌گذارد کنار. سپس، با دلخوری می‌گوید، مادر خسته شدم از بس کتاب‌های تکراری خواندم! آن وقت مادر، کنترل تلویزیون را به او می‌دهد و می‌گوید، عزیزم بیا از پیام نما استفاده کن. یک عالمه مطلب خواندنی دارد. من چون زبان شناسم، با هر پدیده‌ای همان طور که هست، برخورد می‌کنم. نه آن را رد می‌کنم و نه قبولش می‌کنم. می‌گویم این پدیده، حاصل روند و جریانی است که اتفاق افتاده. یکی، دوبار اول به عنوان یک نویسنده، خیلی به من برخورد که آن بچه کتاب را انداخت روی میز و رفت سراغ پیام نما. دفعه سوم فکر کردم که خوب،

اگر من هم پیام نما را بردارم، چه اتفاقی می‌افتد و پیام نما را برداشتم. همیشه با آن بازی می‌کنم، ولی این بار سعی کردم از دید یک بچه نگاه کنم. باور می‌کنید که هم‌هاش دروغ می‌گوید! در آن پیام نما شما نمی‌توانید چیز سرگرم‌کننده‌ای پیدا کنید. اگر آن پیام نما حرفی برای گفتن داشته باشد، اشکالی ندارد، ولی چون زیربنای این قضیه، بر اساس دروغ است، هیچ خواندنی اتفاق نمی‌افتد. چه در مورد آن کتاب، چه در آن پیام نما.

بحث ما فقط کتاب‌خوانی نیست. بحث ما خواندن است؛ خواندن فعال و خواننده‌فعال، کسی است که مواد خواندنی را خودش انتخاب می‌کند. مگر ما هر غذایی را که به ما می‌دهند، می‌خوریم؟ ما آن غذایی را که دوست داریم، می‌خوریم. واقعاً ما بزرگ‌ترها روی خواندن علائم دیداری دور و برمان، چه قدر کار می‌کنیم؟ آیا واقعاً چراغ قرمز و سبز را می‌بینیم؟ آیا واقعاً خط‌کشی‌های عابر پیاده را می‌بینیم؟ آیا واقعاً علائم حسی و عاطفی را در چهره همدیگر می‌بینیم؟ نمی‌بینیم.

خواندن فعال، بحثی است بسیار جدی که فقط مربوط به کتاب نمی‌شود و این همان چیزی است که ما باید از آموزش و پرورش بخواهیم. البته تهیه محتوا و پخش همه این‌ها شاید اصلاً کار آموزش و پرورش نباشد. بحث خواندن فعال، یعنی دریافت و پردازش پیام، نه اطلاعات. الزاماً ما هر اطلاعاتی را دریافت و پردازش نمی‌کنیم. پیام، پیامی که در کنار ما وجود دارد. خواندن فعال، یعنی بهره‌گیری از تمام حواس و نه فقط از طریق رمز گردانی قراردادهای الفبایی. سؤال اساسی این است که ما در این بیست و پنج سال اخیر، چه کرده‌ایم برای دریافت پیام‌های همدیگر و پیام‌های محیط اطرافمان؟ ما تمام دریچه‌ها را به سوی پیام‌ها بستیم و اگر پیامی موافق میل ما نباشد، روی آن خط می‌کشیم و می‌گوییم اجازه بروز و اجازه اشاعه ندارد. امروز دو نماینده از دو وزارتخانه آموزش و پرورش، و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، در بین ما حضور دارند. واقعاً باید خواهش کنیم که این پیام را به این دو وزارتخانه برسانند که اجازه بدهند پیام‌ها اشاعه پیدا کنند تا هر خواننده‌ای بتواند پیام خودش را دریافت و پردازش بکند. پردازش در جامعه ما اتفاق نمی‌افتد. اگر می‌بینید بچه‌ها به CD یا بازی‌های کامپیوتری علاقه نشان می‌دهند، علتش این است که امکان دریافت و پردازش پیام را به آن‌ها می‌دهد. وقتی از کتاب‌خوانی سخن می‌گوییم، همه چیز به کتاب ختم نمی‌شود. کتاب فقط یک وسیله است و نه بیشتر از آن. به هر حال آقای حاجی آقالو، من فکر می‌کنم

این پیام گرفتن را به صورت رسمی باید از دوره آمادگی شروع کرد. این چیزی است که EFA الان دارد روی آن کار می‌کند. تمام سازمان‌های جهانی روی همین قضیه دارند کار می‌کنند. در حالی که آموزش و پرورش ما اصلاً کار نکرده.

کرمانی: من فقط رفع اتهام می‌کنم؛ البته نه از خودم که احتمالاً از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. من از طرف وزارت ارشاد نیامده‌ام و نماینده آن‌ها هم نیستم. بنده‌های خدا، روح‌شان هم خبر ندارد از این حرف‌های من!

حاجی آقالو: خانم شریفی گفتند که آموزش و پرورش ما اصلاً کار نکرده. خوب است که شما گزارشی تهیه کنید تا مشخص شود که آموزش و پرورش چه کارهایی کرده. همین طور با توجه به یک مورد خاص، نمی‌توانید تعمیم

بدهید. من معتقدم که آموزش و پرورش، از سال ۷۶ به بعد، کارهای جدی خوبی را شروع کرده و این مستلزم وقت است که گزارشی از آن‌ها داده و نمونه‌هایی از آن‌ها عرضه شود. حق نقد درست این است.

هجری: آقای کرمانی گفتند که کودک، شهروندی فاقد مهارت است و درواقع کار مربی یا آموزگار این است که به کودک، مهارت‌های زندگی را بیاموزد. من مهارت خواندن را مطرح می‌کنم.

ما تا چه اندازه فکر می‌کنیم به این که بخشی از موجودیت کودک باید اختصاص پیدا کند به مهارت خواندن؟ آیا همان تعبیر «فوق برنامه» را برای کتاب‌خوانی در نظر می‌گیریم یا بخشی از برنامه است؟ به نظر من، تلقی عمومی در ایران این است که خواندن کتاب‌های غیر درسی فوق برنامه است و نه جزو برنامه. در واقع اگر کودک و نوجوان فرصتی پیدا کرد، یعنی از درس خواندن و سایر وظایف محوله فارغ شد، فرصت ما فوق برنامه‌اش این است که بتواند کتاب بخواند. در واقع، به عنوان یک امر تفریحی تلقی می‌شود.

می‌گویند با مطالعه می‌توان بخشی از اوقات فراغت بچه‌ها را پر کرد. خب، معنی‌اش این است که ما خواندن را بخشی از زندگی جدی کودک و نوجوان محسوب نمی‌کنیم.

آقای حاجی آقالو گفتند که یادگیری، تصرف در معلومات است. من هم این را قبول دارم. اما در جواب سؤال آقای نوری که پرسیدند، اصلاً برای چه باید بخوانیم، من فکر می‌کنم برای این که به کودک بیاموزیم که تو می‌توانی دخل و تصرف کنی در دنیای دیگران. ما فرآیند خواندن را فرآیند دخل و تصرف کودک می‌دانیم در متنی که یک مؤلف شکل می‌دهد و در واقع در آن تخیل مشارکت می‌کند با نویسنده و مؤلف. وقتی کتاب را می‌خواند، الزاماً به تخیل نویسنده تن نمی‌دهد. خودش هم می‌آید تخیل دیگری ارائه می‌دهد که می‌تواند کاملاً متفاوت باشد با تخیل نویسنده.

ما تا چه اندازه مجال می‌دهیم به کودک که تصرف کند در دنیای دیگران و تصرف بکند در معلومات؟ من فکر می‌کنم اساسی‌ترین نقدی که بر نظام آموزشی ما وارد است، این است که مجال برای تصرف، به کودک نمی‌دهد. حجم سنگین و فشرده برنامه‌های درسی، عملاً مجال تصرف نمی‌دهد به کودک. ممکن است برنامه‌های مثبتی هم در آموزش و پرورش وجود داشته باشد که حتماً هست. (من این نگاه منفی به سیاست‌های دولت را قبول ندارم.) کارهایی شده، انگیزه‌های مثبتی وجود دارد برای این که شاخص‌های کتاب‌خوانی افزایش پیدا

کند، اما چرا ما نمی‌توانیم به نتیجه مطلوب دست پیدا کنیم؟ به این دلیل که ما مجال تصرف و انتخاب را از کودک گرفته‌ایم.

حاجی آقالو: می‌خواهم چیزی بگویم که فقط به تجربیات شخصی‌ام در سی سال کار روی تعلیم و تربیت، متکی است و شاید دلیل علمی نداشته باشد. کتاب‌خوانی خوب، تفکر خوب، روشنگری خوب و شهروندی خوب، چیزی نیست که بتوانی به یک نفر اضافه کنی تا او تبدیل شود به یک شهروند خوب، کتاب‌خوان خوب یا متفکر خوب. در واقع، آدمیان بر اساس تمامیت شخصیت‌شان عمل می‌کنند و همان چیزهایی که فرد را فرد می‌کند، باعث می‌شود که هر کس این طور یا آن طور عمل کند.

به همین دلیل، وقتی ما می‌خواهیم کتاب‌خوان خوب یا متفکر خوب

کرمانی:

نهاد دوران کودکی به وجود آمد تا شکاف اطلاعاتی بین کودکی بیولوژیک و بزرگسالی را به طریقی که سرانجام، محصول آن یک انسان اجتماعی یا یک شهروند واجد شرایط لازم برای ایفای نقش شهروندی در اجتماع مدنی باشد، پر کند

تربیت کنیم، باید کل شخصیت فرد را از نو بسازیم و به همه ابعاد شخصیتی او توجه کنیم. کتاب خوانی، همان طور که اشاره کردند، در واقع یک بعد اجتماعی دارد و فقط یک مهارت نیست. اگر مهارت بود، به صورت فردی رشد می کرد، اما تجربه من نشان می دهد که این چیزی است که در «رود زندگی» کامل می شود و از این جهت، ما در آموزش و پرورش به دنبال گسترش کتاب خوانی در کنار عوامل دیگر هستیم و طرح ها و برنامه هایی را داریم دنبال می کنیم.

هجری: من قبول دارم که تغییر ساختارهای اجتماعی، اراده گرایانه نیست. اگر ما چنین تصور بکنیم که دولت می تواند اراده بکند و از فردا برنامه بریزد که جامعه را کتاب خوان بکند، این در واقع تفسیر درستی نیست. تغییر ساختار اجتماعی، امری است که دولت فقط زمینه اش را می تواند فراهم کند.

تفضلی فرد: سؤال من در مورد ویراستاری کتاب های درسی و غیر درسی است. از مشکلات کتاب خوانی بچه ها، مخصوصاً در دوران دبستان، این است که ویرایش های مختلف هست در کتاب های داستانی و کتاب های درسی. واقعاً دلیل این همه تفاوت چیست؟

امینی: در مورد موانع و مشکلاتی که در آموزش و پرورش وجود دارد در زمینه توسعه کتاب خوانی، تجربه ای که ما داریم، بیانگر معلم محوری حاکم در مدارس است. نظام آموزش و پرورش ما معلم محور است و کودک هیچ نقش مؤثر و مشارکت فعالی در یادگیری ندارد.

نکته ای هم در مورد نمایشگاه های کتاب در مدارس برای تان بگویم در تأیید صحبت آقای مهوار. ما به مدارس گوناگون که می رفتیم کتابدار می گفت کتاب به صورت کارتنی برای ما می آید و ما اصلاً نمی دانیم کتاب ها چیست. دانش آموز هم هیچ ارتباطی با این کتاب ها برقرار نمی کند. شاید نفس برگزاری نمایشگاه خوب باشد، اما این کتاب ها بر چه اساسی انتخاب می شود؟ معیار انتخاب این کتاب ها چیست؟ چه طوری این کتاب ها می روند در این نمایشگاه ها؟ من فکر کنم پیشنهاد آقای حاجی آقالو، بسیار به جاست که اصلاً این نمایشگاه ها به نقد گذاشته شود. سال هاست که برگزار می شود، اما حاصلش واقعاً چه بوده؟

آیا بچه های ما کتاب خوان شده اند؟ آیا ما ارزیابی کرده ایم که چه درصدی از بچه ها از طریق این نمایشگاه ها کتاب خوان شده اند؟ حالا می خواهد ۲۵ هزار نمایشگاه باشد یا سی هزار. این نمایشگاه ها چه دستاوردی برای بچه های ما داشته؟

من از آقای حاجی آقالو خواهش می کنم حتماً نقد و ارزیابی و کارکرد این نمایشگاه ها را در برنامه کاری شان بگذارند و قطعاً خودشان هم این طور که از صحبت های شان برآمد، دوست دارند که این نقد و بررسی انجام شود.

هجری: ما هم دعوت شان را به فال نیک می گیریم. ان شاء الله که بتوانیم با دوستان صحبت کنیم و آن نشست مشترک را بگذاریم.

حاجی آقالو: هر عنصری که دوستان نام می برند عنصر مهمی است که باید راجع به آن بحث کرد. وقتی فقط اشاره می کنیم و می گذریم، خیلی چیزها پنهان می ماند. مثلاً ما الان برای گسترش روش های مشارکتی تدریس، واقعاً سه سال است که داریم خون دل می خوریم. اخیراً با خانم شریفی، در سیستان و بلوچستان بودیم. ایشان بگویند آیا این آموزش ها مشارکتی بود یا مشارکتی

نمود؟ کاملاً مشارکتی بود. این چیزهایی است که ما هم به اندازه شما، دل مان برای به وجود آمدن شان می تپد. اما اگر می خواهید واقعاً جدی باشیم، می توانیم موضوع به موضوع بحث کنیم. شما راهنمایی کنید تا ما بهترش کنیم. ما به شما اطلاع بدهیم و ببینید چه کارهایی انجام می گیرد، آن وقت نقد کنید و پیشنهاد بدهید.

هجری: من فکر می کنم حسن دعوت شما این است که می تواند راه را باز کند برای نهادهایی مثل انجمن نویسندگان کودک و نوجوان، شورای کتاب کودک و یا نهادهای مربوطه که این تعامل را با آموزش و پرورش برقرار کنند. تا حالا می شود گفت که کم تر به مجموعه خارج از آموزش و پرورش، روی خوش نشان می دادند.

افروز: اگر اشتباه نکرده باشم، یکی از دوستان گفتند که بچه های روستایی نیازی به کتاب خواندن ندارند. وقتی مزه دارند و اسب دارند، دیگر نیازی به کتاب ندارند! من سؤال این است که چرا باید این حق را از بچه های روستایی بگیریم؟ اصلاً تا حالا شده به این فکر بیفتند که مثلاً نمایشگاه کتابی هم در روستاها برگزار کنند؟

در حالی که بیشتر متفکران و بیشتر اندیشمندان ما از جوامع فقیر و از روستاها بلند شده اند. در همین تهران هم مناطق بالاشهری و پایین شهری داریم و بچه های بالاشهری بر بچه های پایین شهری ارجحند. در سطح کشور هم این مشکل وجود دارد که بچه های روستایی انگار جزء فراموش شدگان جامعه هستند. من نمی دانم بچه های شهری چه حقی دارند که بچه های روستایی نمی توانند داشته باشند؟ من می خواهم دوستان کمی راجع به این موضوع فکر کنند. اما در مورد این که می گویند نویسندگان ما جامعه روستایی را همیشه محور آثارشان قرار می دهند، باید بگویم وقتی نویسنده ای از روستا بلند می شود، طبیعی است که بگوید روستا بهتر است. در کشورهای پیشرفته، اصلاً چنین تفاوتی بین روستاها و شهرها نمی گذارند در حالی که ما به عنوان روشنفکر که ادعای نویسندگی می کنیم، می گوئیم که بچه های روستایی حق ندارند کتاب بخوانند!

هجری: به حضور شما عرض کنم این نکته ای که مطرح شد، آن طور که من استنباط کردم، این بود که بچه های روستا به دلیل نوع زندگی شان و تنوعی که در محیط شان وجود دارد، احتمال دارد گرایش چندانی به مطالعه نداشته باشند. این تفاوت می کند با آن که بچه روستا، حق کتاب خواندن ندارد.

مهوار: اصلاً ببینیم که این سوء تفاهم چرا به وجود آمد. من مثال ملموس و روشنی می آورم. کتاب «و باز هم شازده کوچولو» ی مرا ابتدا قرار بود یک ناشر دولتی چاپ کند. وقتی خواندند، دعوتم کردند و گفتند نمی توانیم این کتاب را چاپ کنیم. به این دلیل که یک بچه مثلاً برازجانی نمی تواند با این کتاب ارتباط بگیرد.

این نگاه یک نگاه کلان است و اصلاً اجازه نمی دهد ادبیات شهری ما تولید شود. منظورم این بود، نه این که کودکان روستایی حق ندارند و یا نباید کتاب بخوانند.

هجری: از حوصله تان تشکر می کنم و ان شاء الله که موفق باشید.

حاجی آقالو:

نوشته ها نباید

بر ارائه نتایج تفکرات دیگران،

در قالب یک قصه

از پیش تعیین شده، مبتنی باشد.

قصه نباید استنباط و

حکم داشته باشد.

در واقع، خود نویسنده

نباید نتیجه گیری کند و

اصلاً نتیجه نباید برایش مهم باشد.

مهم این است که نویسنده

فرایندی فراهم بیاورد

که خواننده با آن درگیر شود

و ظرفیتش رشد کند.

خصوصاً در مورد کودکان،

رشد ظرفیت های فکری کودکان،

مهم تر از پر کردن

ظرفیت آنهاست